

## دور سوم مذاکرات هسته ای، ابهامات و تردیدها

سومین دور مذاکرات هسته ای ایران و گروه کشورهای ۱+۵ طی روزهای ۱۹ و ۲۰ فروردین در وین برگزار شد. این دور از مذاکرات، ادامه نشست طرفین در روزهای پایانی اسفندماه گذشته بود که به دلیل فرا رسیدن تعطیلات نوروزی به ۱۹ فروردین منتقل شد. مسائل مطرح شده در این دور از مذاکرات هسته ای نیز همانند دور قبل بحث و مذاکره روی ابعاد غنی سازی اورانیوم، کاهش ذخیره غنی سازی، تاسیسات فوردو، نیروگاه آب سنگین اراک، کاهش تحقیق در پروسه هسته- ای و چگونگی بازرسی- های سرزده بود، که طبق توافق طرفین قرار شده است در یک بازه زمانی ۴ ماهه مورد بررسی قرار گیرند. نشست ۲۷ اسفند اولین مرحله از این بازه زمانی ۴ ماهه بود که ادامه آن طی روزهای ۱۹ و ۲۰ فروردین دنبال شد.

دور سوم مذاکرات هسته ای که طی چهار نشست در سطح معاونان وزیران خارجه ایران و کشورهای ۱+۵ به سرپرستی عباس عراقچی و هلگا اشمید برگزار شد، همانند جلسه قبل بدون روشن شدن هیچ توافق معینی خاتمه یافت. تنها نتایج بیرونی این دور از گفت و گوها، مرور تمامی موضوعات مورد بحث در "چارچوب گام نهایی" و تعیین تاریخ دور بعدی نشست بود که در سطح رسانه ها بازتاب یافت. دور بعدی و ادامه این مذاکرات که قرار است در ۲۳ اردیبهشت برگزار شود، مرحله ای مهمتر و دشوارتر روند مذاکرات کنونی در چارچوب توافقنامه ژنو است. در این نشست که قرار است نگارش متن توافق نهایی در آن آغاز شود، از هم اکنون با تردیدها و ابهامات طرفین مواجه شده است. همزمان با پایان یافتن دور سوم مذاکرات، درحالی که جان کری وزیر خارجه آمریکا در مجلس سنا به نمایندگان این کشور اعلام کرد که مذاکرات با ایران ادامه دارد، روزنامه واشنگتن پست به نقل از جان کری اعلام کرد، سخت ترین بخش مذاکرات اتمی با ایران توافق در باره وسعت غنی سازی اورانیوم است. واشنگتن پست همچنین نوشت، وزیر خارجه آمریکا گفته است، به مذاکرات "خوشبین" نیست.

نگرانی از شکست مذاکرات صرفا در موضع گیری مقامات آمریکایی و دیگر نمایندگان ۱+۵ نیست که هر از گاهی بازتاب داده می شود. بدبینی به روند مذاکرات در اظهار نظر مسئولان جمهوری اسلامی نیز کاملا آشکار است. به رغم تاکید مکرر طرفین مناقشه بر ادامه مذاکرات هسته ای، خصوصا تاکید چندین باره خامنه ای بر ادامه روند گفت و گوها، اما روند مذاکرات پیوسته با تردیدها و ابهاماتی مواجه هست. آنچه بر توافقات ژنو و ادامه مذاکرات هسته ای سایه

درصفحه ۲

## اوکراین، قربانی رقابت قدرت های امپریالیست

صدسال پیش در ۱۹۱۴ جنگ جهانی اول، میان قدرت های امپریالیست جهان آغاز گردید و بر تحلیل درخشان لنین از سرمایه داری مرحله سلطه انحصارات و صدور سرمایه، خصوصیات مشخصه امپریالیسم و توسل دولت های امپریالیست به تجاوز، جنگ و کشتار برای تقسیم مجدد بازارهای جهانی و مناطق نفوذ اقتصادی و سیاسی، تمام و کمال مهر تایید زد. جنگ جهانی دوم و جنگ های محلی و منطقه ای نیمه دوم قرن بیستم، اشغالگری های نظامی نخستین دهه های قرن بیست و یکم، افغانستان، عراق و سپس لیبی، ادامه همان روندیست که با جنگ جهانی اول آغاز گردید و اکنون در سال ۲۰۱۴ رقابت و کشمکش حادی که میان قدرت های امپریالیست برای بلعیدن اوکراین در جریان است، به وضوح نشان می دهد که بشریت همچنان با مخاطرات و فجایع سرمایه داری دوران سلطه انحصارات رویبروست که در طول یک قرن گذشته جنگ های ویرانگر برپا داشته، میلیون ها انسان را به خاک و خون کشیده و میلیارد ها انسان را به بند کشیده است.

یکی از نکات برجسته که لنین در اثر معروف خود "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری" به آن می پردازد و رقابت بر سر سلطه بر اوکراین نیز آن را تایید می کند، این است که امپریالیسم فقط برای سلطه بر کشورهای عقب مانده و ضعیف و مناطق کشاورزی و معدنی تلاش نمی کند، بلکه می کوشد حتا

درصفحه ۳

## گرگهائی که لباس میش پوشیده اند باید افشا شوند

### خرابکاری تشکل های وابسته به رژیم درپوشش همراهی با کارگران

درصفحه ۵

بیمه ای از ابتدای اردیبهشت ماه خبر داد. آیا این واقعیت دارد؟ آیا قرار است سرانجام در سیستم بهداشتی و درمانی ایران تحولی رخ دهد؟

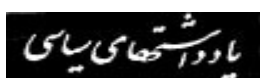
از همین خبرهای ضد و نقیض در مورد روز آغاز "بیمه سلامت ایرانیان"، روشن است که "بیمه سلامت" پیش از آن که طرحی واقعی و برنامه ریزی شده باشد، ژستی است تبلیغاتی. برای انجام پروژه های مانند "بیمه" تمام ایرانیان، اولاً بایستی از قبل برنامه ریزی دقیقی انجام شده باشد، اما گویا خود مسئولین در مورد روز آغاز این طرح به توافق نرسیده اند.

درصفحه ۹

## هیاهوی بسیار بر سر هیچ

اخیرا خبر "بیمه سلامت ایرانیان" یکی از سرتیترهای رسانه های دولتی ایران بوده است. خامنه ای "سیاست های کلی سلامت" را "ابلاغ" کرد. نمایندگان مجلس و مسئولان دولتی با بوق و کرنا اعلام کردند که همه ایرانیان می توانند صاحب دفترچه بیمه شوند.

علی ربیعی، وزیر تعاون کار و رفاه اجتماعی در ۲۰ فروردین اعلام کرد، از همین امروز "کسانی که بیمه نیستند می توانند به دفاتر پیشخوان دولت مراجعه و اقدامات لازم را برای بیمه شدن انجام دهند." بهمن برزگر «معاون مطالعات و توسعه خدمات بیمه ای سازمان بیمه سلامت» از آغاز ثبت نام از افراد فاقد پوشش



## ★ معنای واقعی حکومت اسلامی

درصفحه ۱۲

## ★ هم افزایش قیمت و هم حذف یارانه های نقدی

درصفحه ۱۱

## دور سوم مذاکرات هسته ای، ابهامات و تردیدها

افکنده است، وجود بندی از توافقنامه ژنو است که بر اساس آن حل نهایی مناقشه هسته ای ایران و کشورهای ۱+۵ به توافق کامل روی همه موارد مورد اختلاف گره خورده است. در این بند از توافق ژنو آمده است: "هیچ چیز مورد توافق نیست تا زمانی که همه چیز توافق شود". در واقع، این بند، پاشنه آشیل روند مذاکرات کنونی و به نوعی گره کور دست یابی به توافقات جامع میان طرفین است. بندی که گروه ۱+۵ از همان ابتدا و در شروع مذاکرات ژنو آگاهانه به نمایندگان جمهوری اسلامی تحمیل کردند، تا راه رسیدن به هرگونه توافقات نیم بند و یا توافق روی بخشی از موضوعات مورد علاقه جمهوری اسلامی را مسدود کرده باشند. این بند از توافقنامه ژنو هم اکنون تا حدودی بر روند مذاکرات هسته ای جهت رسیدن به توافق نهایی سایه افکنده است. سخنان محمد جواد ظریف در مصاحبه با خبرنگار ایسنا به روشنی ابعاد این نگرانی را بازتاب می دهد. وزیر خارجه جمهوری اسلامی در پایان سومین دور مذاکرات در پاسخ به خبرنگار ایسنا مبنی بر اینکه پس از سه دور مذاکرات در باره گام نهایی می توانید بگویید که تا چه اندازه و چه درصدی به درک و تفاهم مشترک رسیده اید؟ گفت: من احساسم این است تا زمانی که شروع به نگارش نکنیم نمی توان گفت چند درصد اختلاف نظر وجود دارد. ظریف با اشاره بر این مطلب که ما توافق کردیم "هیچ چیز مورد توافق نیست تا زمانی که همه چیز توافق شود"، گفت: به نظر من این یک اصل کلی در همه توافق هاست. ممکن است ۲ درصد [عدم توافق] ۹۸ درصد [توافق] را برهم زند.

در واقع جمهوری اسلامی با پذیرش این بند از توافقنامه ژنو، عملاً قدم در میدانی گذاشته است که یقیناً راه برگشت از آن چندان برایش آسان نیست. نه تنها بازگشت از نیمه راه توافقات موجود هیچ دست آوردی برای جمهوری اسلامی ندارد، بلکه چه بسا رژیم در شرایط دشوارتری نسبت به وضعیت پیش از مذاکرات ژنو نیز قرار گیرد. قدرت های بزرگ جهانی و در راس شان آمریکا، با "خسته و زمین گیر" (۱) ساختن جمهوری اسلامی سرانجام این رژیم را به میدانی کشانده اند که پیش شرط های ورود به چنین میدانی را خود از قبل تعیین کردند.

لذا، با توجه به مجموعه بحران های ژرفی که هم اکنون جمهوری اسلامی در گرداب آن دست و پا می زند، بعید به نظر می رسد که خامنه ای و هیئت مذاکره کننده این رژیم بدون عقب نشینی های لازم بتواند کمترین قدرت مانور در این میدان بازی داشته باشند. "نرمش قهرمانانه"، "اقتصاد مقاومتی" و دیگر افاضات خامنه ای که به بهانه روز ملی فناوری هسته ای در جمع اعضای سازمان انرژی اتمی موعظه کرد، چیزی نیستند جز واژگانی برای سرخ نگه داشتن چهره خامنه ای در فصاحت عقب نشینی آشکار جمهوری اسلامی در قبال پرونده اتمی و به تبع آن دیگر مسائلی که در عرصه خارجی بدان گرفتار است.

این ادعای خامنه ای که در دیدار با مسئولان سازمان انرژی اتمی گفت: "هیچیک از دستاوردهای هسته ای کشور قابل تعطیل شدن نیست و کسی هم حق معامله بر روی آن ها را ندارد و کسی هم این کار را انجام نخواهد داد"، در حد همان شعارهای همیشگی خامنه ای است، که صرفاً جهت مصرف داخلی برای پامنبری های او بازگو می شوند. چرا که تنش و ورشکستگی جمهوری اسلامی از بام افتاده و صدایش نیز تا کنون به گوش همگان رسیده است. هم اکنون بحران اقتصادی جمهوری اسلامی به آنچنان وخامتی رسیده است که انکار و لاپوشانی آن حتا برای نیروهای اصولگرای جمهوری اسلامی نیز مشکل شده است. اگر طی چند سال گذشته و بعضاً تا به امروز، خامنه ای و نیروهای منسوب به اصولگرایان سعی در کتمان بحران اقتصادی رژیم داشتند و پذیرش مذبحخانه "نرمش قهرمانانه" را نیز تحت عنوان "عزت" و "اقتدار" نظام و ولی فقیه به خورد نیروهای حزب الهی می دادند، اینک کار به جایی رسیده است که عنصر محافظه کاری همچون حداد عادل نیز از "دوران سختی" که جمهوری اسلامی بدان گرفتار است سخن می گوید و برای برون رفت از وضعیت موجود حتا از طرفداران "با بصیرت و مومن" موسوی می خواهد که بیایند و برای نجات جمهوری اسلامی کمک کنند.

(۲)

از این نظر، ادعاهای خامنه ای مبنی بر اینکه، مذاکرات باید فقط در چارچوب موضوع هسته ای ادامه یابد و مذاکره کنندگان جمهوری اسلامی هیچ حرف زوری را نباید از طرف مقابل قبول کنند، با آنچه که عملاً تا کنون در پشت درهای بسته مذاکرات هسته ای پیش رفته است، مغایرت دارد. آنهایی که در پشت درهای بسته رو در روی هیئت نمایندگی جمهوری اسلامی نشسته اند و قدم به قدم شرایط خود را به جمهوری اسلامی تحمیل می کنند، نیازی به شنیدن اینگونه ادعاهای خامنه ای ندارند. کشورهای ۱+۵ بیش از مسئولان جمهوری اسلامی به عمق ورشکستگی و استیصال این رژیم واقف هستند. آنها به خوبی می دانند که جمهوری اسلامی در پی شکست سیاست هایش در تمام عرصه های داخلی و خارجی و به دنبال تهی شدن خزانه دولت، مجبور به پذیرش توافقنامه ژنو شده است. آمریکا و اتحادیه اروپا با وقوف به اینکه جمهوری اسلامی هم اکنون در گوشه رینگ قرار گرفته است، با تکیه بر اینکه "هیچ چیز مورد توافق نیست تا زمانی که همه چیز توافق شود"، سعی دارند با گره زدن پرونده اتمی ایران به موضوعاتی از قبیل فعالیت های موشکی رژیم و سیاست های منطقه ای آن در سوریه و لبنان، کل سیاست خارجی جمهوری اسلامی را به محدوده سیاست گذاری های مورد قبول خود بکشانند. علاوه بر این، همزمان با تغییر سیاست خارجی جمهوری اسلامی، اعمال فشار روی موضوع "نقض سیستماتیک حقوق بشر" در ایران، جهت تغییرات در سیاست داخلی رژیم نیز فزونی خواهد یافت. قطعنامه کمیته روابط خارجی پارلمان اروپا علیه جمهوری اسلامی که درست ۴ روز پیش از شروع سومین دور مذاکرات هسته ای به تصویب نمایندگان پارلمان اتحادیه اروپا رسید، چیزی نیست جز پیوند زدن مذاکرات هسته ای به "نقض سیستماتیک حقوق

بشر" در ایران و به طریق اولی، پیوند زدن عقب نشینی های جمهوری اسلامی در عرصه سیاست خارجی به الزام عقب نشینی در سیاست های داخلی. چرا که عقب نشینی در سیاست خارجی و به تبع آن دعوت از سرمایه داران و شرکت های بین المللی جهت سرمایه گذاری در ایران، در نهایت نمی تواند بدون عقب نشینی در سیاست داخلی و فراهم ساختن امنیت لازم برای سرمایه گذاری در جامعه متحقق شود.

گره خوردن عقب نشینی سیاست خارجی جمهوری اسلامی با الزام عقب نشینی در سیاست داخلی، از جمله موضوعات دیگری است که پیشروی جمهوری اسلامی جهت رسیدن به توافق نهایی را دشوارتر کرده است. دولت روحانی به رغم حمایت خامنه ای که کرارا بر ادامه روند مذاکرات تاکید دارد، هم اکنون از دو سو تحت فشار است. از یک طرف با اعمال فشار بیشتر آمریکا و اتحادیه اروپا جهت پیوند زدن مذاکرات هسته ای به موضوع نقض حقوق بشر در ایران و به عبارت دیگر استفاده حداکثری از بند "هیچ چیز مورد توافق نیست تا زمانی که همه چیز توافق شود" و از طرف دیگر با تهدیدات آشکار و رو به افزایش جناح های درون رژیم مواجه است. به رغم حمایت تا کنونی خامنه ای از ادامه روند مذاکرات، واکنش های تند منتقدین توافقنامه ژنو همچنان ادامه دارد. اظهار نظر ۲۴ فروردین مسعود جزایری معاون ستاد کل نیروهای مسلح ایران، مبنی بر اینکه "نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران هیچ توافق غیر اصولی را نمی پذیرند"، تا این لحظه جدی ترین موضع گیری منتقدین و مخالفین روند مذاکرات هسته ای پس از پذیرش توافقنامه ژنو در آذرماه گذشته تا به امروز بوده است. واکنش معاون ستاد کل نیروهای مسلح ایران در مورد روند مذاکرات هسته ای، بیش از این که یک اظهار نظر فردی تلقی شود، می تواند سایه یک تهدید جدی بر ادامه مذاکرات کنونی باشد.

نظر به اینکه تمام سیاست دولت روحانی در حل یا کاهش بحران هسته ای متمرکز شده است، پیشبرد این سیاست بدون عقب نشینی های لازم در سیاست خارجی و بعضاً در عرصه داخلی ممکن نیست. جمهوری اسلامی از مدت ها قبل آغاز به عقب نشینی نموده است اما، اینکه در این مسیر تا کجا پیش خواهد رفت، نکته ای است که علاوه بر پیشروی مطالبات آمریکا و اتحادیه اروپا، به تعمیم بحران سیاسی و تهدید جناح های درون جمهوری اسلامی نیز بستگی دارد. تشدید تنش ها و تضادهای درون رژیم، ممکن است روند مذاکرات کنونی را با موانع جدی مواجه سازد یا حتا آن را به بن بست بکشاند.

(۱) خبرگزاری تسنیم، ۲۴ فروردین، مسعود جزایری معاون ستاد کل نیروهای مسلح ایران  
(۲) خبرگزاری فارس، ۲۲ فروردین، سخنرانی حداد عادل در جمع شورای نخبگان یزد

**زنده باد  
سوسیالیسم**

## اوکراین، قربانی رقابت قدرت‌های امپریالیست

اوکراین و وام ۱۵ میلیارد دلاری از جمله مفاد آن بود که در ۱۷ دسامبر ۲۰۱۳ به امضا رسید. نیاز به ذکر است که اوکراین ۹۰ درصد نفت مصرفی خود را از خارج تامین می‌کند و تامین کننده ۵۰ درصد گاز مصرفی اوکراین روسیه است.

اتحادیه اروپا و آمریکا که دریافتند با خودداری یانوکویچ از امضای توافقنامه با اتحادیه اروپا و قرارداد جدید با روسیه، تمام رشته‌های چندین ساله آن‌ها پنبه خواهد شد، راهی نداشتند جز این که بازی به اصطلاح رقابت مسالمت‌آمیز را برای سلطه بر اوکراین کنار بگذارند و به تهدید و اعمال قهر و فشار برای امضای قرارداد متوسل شوند. این است دلیل این که چرا در حالی که آمریکا و اروپا قاعدتا می‌بایستی بدانند، روسیه نیز اقدامات متقابل و حتا نظامی انجام خواهد داد، به این ریسک بزرگ متوسل شدند.

در حالی که روسیه درگیر برگزاری مسابقات زمستانی سوچی، برای قدرت‌نمایی جهانی خود بود، با اشاره اتحادیه اروپا و آمریکا و پشتیبانی بورژوازی بخش غربی اوکراین، سازمان‌های دست راستی افراطی و نئونازی‌هایی که سال‌ها پیش توسط آمریکا در استونی آموزش داده شده بودند، با شعار امضای قرارداد با اتحادیه اروپا وارد میدان اروپایی شدند. تدریجا بخش کوچکی از توده مردم نیز که زیر فشار فقر و بیکاری قرار دارند، در مبارزه علیه داروخته‌های دزد، رشومخوار و فاسد حاکم بر اوکراین و در عین حال فریب وعده‌های کذابی مبنی بر بهبود اوضاع با پیوستن به اتحادیه اروپا، به معترضین میدان پیوستند. اما بالاترین رقمی که از حضور مردم معترض در یک کشور ۴۵ میلیونی اعلام شد، صد هزار نفر بیشتر نبود. مسئله مهم اما در این بود که از همان آغاز، ابتکار عمل نه در دست توده‌های کارگر و زحمتکش، بلکه در دست گروه‌های راست افراطی از نمونه حزب اسوبودا و واحدهای مسلح نئونازی بود. بنابراین برخلاف ادعای چپ‌های لیبرال ایرانی نه انقلابی در کار بود و نه حتا یک جنبش توده‌ای رادیکال. همان‌گونه که در تحولات شرق اوکراین هم نه تظاهرات مردم این شهرها و نه اشغال ساختمان‌های دولتی، هیچ‌یک دلیلی بر انقلاب و جنبش توده‌ای رادیکال نبود. آنچه که در هر دو مورد وجود داشته و دارد، گروه‌های سیاسی ابزار دست امپریالیست‌های آمریکایی، اروپایی و روسیست که با فریب و نیرنگ‌های ناسیونالیستی و شوونیستی بخشی از مردم را نیز به دنبال خود می‌کشند. آنچه در واقع در جریان می‌باشد و جوهر تمام تحولات سیاسی اوکراین را نشان می‌دهد، رقابت قدرت‌های امپریالیست برای سلطه بر اوکراین و بلعیدن آن است.

به هر رو، زیر فشار معترضین میدان اروپایی، یانوکویچ بخشی از خواست‌های آن‌ها را پذیرفت و حاضر به عقب‌نشینی شد، اما با تشویق آمریکا و اتحادیه اروپا، گروه دست راستی اسوبودا و واحدهای مسلح نئونازی موسوم به واحدهای

در صفحه ۴

که میان روسیه و اوکراین از گذشته وجود داشت، روسیه نفوذ قطعی خود را حفظ کرد. انقلاب به اصطلاح نارنجی که از حمایت غرب برخوردار بود، نتوانست توازن قوا را در اوکراین به طور قطعی به نفع امپریالیست‌های غربی تغییر دهد، اما عرصه وسیع‌تری برای سلطه اتحادیه اروپا بر بازارهای اوکراین و تقویت مواضع اقتصادی و سیاسی آن‌ها پدید آورد. تغییر و تحولات سیاسی پس از آن، کنار رفتن دار و دسته‌های یوشچنکو - تیموشنکو و بر سر کار آمدن مجدد یانوکویچ ادامه همین روند به نفع اتحادیه اروپا و آمریکا بود. به‌رغم این‌که یانوکویچ به‌ویژه از حمایت بورژوازی بخش شرقی اوکراین و روسیه برخوردار بود، اما او تلاش نمود، منافع کل بورژوازی اوکراین را نمایندگی کند. در این دوره است که سرمایه‌گذاری‌های وسیعی توسط انحصارات اروپایی و آمریکایی در اوکراین صورت گرفت و قراردادهای کلانی با شرکت‌های نفتی، از جمله برای استخراج گاز از ذخایر بخش غربی اوکراین با شل و شورن و قرارداد ۱۰ میلیارد دلاری با اکسون منعقد گردید.

رقابت‌های قدرت‌های امپریالیست از سال ۲۰۱۲ وارد مرحله جدیدی شد که یانوکویچ وارد مذاکره جدی با اتحادیه اروپا برای پیوستن به اتحادیه گردید که نتیجه آن آماده سازی قرارداد همکاری و تجارت آزاد پیوستگی به اتحادیه اروپا بود. قراردادی که یک هفته قبل از امضای آن در اواخر ۲۰۱۳ توسط یانوکویچ به تعویق افتاد و به بحران کنونی اوکراین انجامید. بر طبق این قرارداد که گفته می‌شود بزرگترین قرارداد تجاری اتحادیه اروپا با یک دولت غیر عضو است و می‌بایستی برخی مفاد آن به فوریت به مرحله اجرا درآید، اوکراین از جهات مختلف اقتصادی، سیاسی و نظامی تحت نفوذ کامل اتحادیه اروپا و آمریکا قرار می‌گرفت. لیبرالیزه شدن کامل اقتصاد و تجارت، اجرای همه جانبه سیاست‌های صندوق بین‌المللی پول، وام‌های ریاضتی بانک مرکزی اتحادیه اروپا و صندوق بین‌المللی پول، معافیت‌های گمرکی برای صادرات و واردات طرفین، سیاست‌های امنیتی و ضوابط کلیدی در مورد استراتژی نظامی، در زمره مفاد مهم و فوری این قرارداد بود. چنین به‌نظر می‌رسد که با این قرارداد تکلیف اوکراین نیز یکسره شده است و اتحادیه اروپا به مرز مشترک با روسیه رسیده است.

اما در پشت صحنه، امپریالیسم روس نیز در تلاش برای برهم زدن این توافقات بود. روسیه با استفاده از تمام ابزارهای اقتصادی و مالی، تهدیدات سیاسی و نظامی، یانوکویچ را واداشت که از امضای قرارداد با اتحادیه اروپا سرباز زند و قرارداد جدیدی را با روسیه پذیرا شود که کاهش ۳۰ درصدی بهای گاز صادراتی به

کشورهای صنعتی و پیشرفته را نیز تحت انقیاد درآورد. لنین نوشت: "آنچه صفت مشخصه امپریالیسم را تشکیل می‌دهد، اتفاقا تنها تمایل به الحاق مناطق زراعی نبوده، بلکه تمایل به الحاق صنعتی‌ترین مناطق نیز هست. (اشتهای آلمان برای بلعیدن بلژیک و اشتهای فرانسویان برای بلعیدن لورن) زیرا اولاً - به پایان رسیدن تقسیم جهان مجبور می‌کند، هنگام تجدید تقسیم به هر زمینی دست دراز شود. ثانیاً - آنچه برای امپریالیسم جنبه اساسی دارد، مسابقه چند دولت بزرگ برای احراز سیادت، یعنی اشغال اراضی است که بیشتر از لحاظ تضعیف دشمن و متزلزل ساختن سیادت او، انجام می‌یابد تا منافع مستقیم خویش (بلژیک برای آلمان، بخصوص از لحاظ تکیه‌گاهی بر ضد انگلستان و بغداد برای انگلستان از لحاظ تکیه‌گاهی بر ضد آلمان و غیره اهمیت دارد)." (۱)

اوکراین از این هر دو جهت حائز اهمیت می‌باشد. نخست این‌که یک کشور صنعتی و پیشرفته است و دیگر این که برای هر دو رقیب تکیه‌گاهیست برضد طرف مقابل.

اوکراین به مثابه یک کشور صنعتی پیشرفته و غنی که در مهم‌ترین رشته‌های تولید صنعتی و استخراجی، صنایع فلزی و ماشین‌سازی، صنایع هوا-فضایی، تسلیحاتی، شیمیایی، پتروشیمی و گاز، تولید برق، لکوموتیو، کامیون، کشتی‌سازی و صنایع دیگر در سطحی بالا قرار گرفته و هم اکنون نهمین کشور جهان در تولید و مهندسی سخت‌افزار هوا-فضایی و ششمین کشور صادرکننده اسلحه در جهان است، توانست پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی به سرعت بر بحرانی که در اثر ازهم‌گسیختگی اقتصادی و صنعتی پیش‌آمده بود، غلبه کند. اما بحران جهانی اقتصاد سرمایه‌داری و نیز غارتگری‌های طبقه حاکم فاسد که پس از فروپاشی شوروی بر صنایع دولتی جنگ انداخته بود، اوکراین را نیز در بحرانی عمیق فرو برد. نرخ رشد شدیداً کاهش یافت و تورم همراه با بیکاری گسترده وضعیت مادی و معیشتی توده‌های کارگر را وخیم کرد. با این وجود همچنان در رده چهل و پنجمین کشور سرمایه‌داری جهان جای دارد.

در بطن این شرایط، رقابت امپریالیست‌های آمریکایی و اروپایی با امپریالیسم روس برای سلطه بر اوکراین تشدید گردید. در توافق‌نامه سال ۱۹۹۴ میان روسیه، آمریکا، انگلیس و فرانسه، دو طرف نزاع کنونی برای تخفیف تضاد بر سر اوکراین، توافق کردند که این کشور به عضویت ناتو درنخواهد آمد و تبدیل به پایگاه نظامی قدرت‌های غربی علیه روسیه نخواهد شد. اما تلویحی پذیرفتند که تسلط بر بازار این کشور عرصه رقابت به اصطلاح مسالمت‌آمیز طرفین باشد.

با این وجود به علت پیوندهای اقتصادی نزدیکی

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران

## اوکراین، قربانی رقابت قدرت‌های امپریالیست

مسلم دفاع از خود اوکراین، ساختمان‌های دولتی را مورد حمله قرار دادند و بانوکویچ فرار کرد. نقش اصلی را در این تحولات اوکراین آمریکا برعهده داشت که ترکیب کابینه را در پی سرنگونی بانوکویچ خود راسا تعیین نمود و همان‌گونه که روس‌ها یکی از مکالمات نولاند دستیار وزیر خارجه آمریکا در امور اروپا را با سفارت آمریکا در اوکراین برملا کردند، آمریکا حتما اجازه نداد که یکی از کاندیداهای مورد اعتماد آلمان ویتالی کلیچکو در لیست کابینه قرار گیرد. نئونازی‌ها نیز پست‌هایی در ارگان‌های سرکوب اوکراین به دست آوردند. در حالی که همین گروه‌های نئونازی پارلمان را در محاصره گرفته بودند، نمایندگان را مجبور کردند که به عنوان اولین مصوبه خود، زبان روسی را به عنوان زبان دوم اوکراین ملغا سازد. این اقدام بر خشم حدود ۱۰ میلیون روس زبانی که در مناطق شرقی و جنوبی زندگی می‌کنند افزود و بهانه دیگری به دست روس‌ها داد که از آن به نفع مقاصد امپریالیستی و توسعه‌طلبانه خود در رقابت با امپریالیسم آمریکا و اروپا بهره گیرند. با اشاره روسیه نخستین اقدام اعتراضی شرق از کریمه آغاز شد که اکثریت مردم در یک همه پرسی رای به استقلال و پیوستن به روسیه را دادند. این نخستین واکنش روسیه بود که عجلتا کریمه را با بندر سواستوپول که برای ناوگان دریایی روسیه در دریای سیاه از جهت نظامی و مقاصد توسعه‌طلبانه، فوق‌العاده حائز اهمیت است، یکسره به تصرف خود درآورد. اما این تازه سرآغاز ماجرا بود. پوتین در سخنرانی خود در مقابل دوما برای الحاق کریمه به روسیه آشکار کرد که روسیه از این پس دارای جامپلی و مقاصد امپریالیستی دیگری در رقابت با آمریکا و اروپاست. او رسماً مرحله جدیدی را در این تقابل و رقابت امپریالیستی گشود.

پوتین گفت: "ما تاکنون مکرر پیشنهاد همکاری در مورد تمام مسائل کلیدی را داده‌ایم، اما آن‌ها گام متقابلی برداشته‌اند. بالعکس مکرر به ما دروغ گفته‌اند. پشت سرما تصمیم گرفته‌اند و ما را در برابر عمل انجام گرفته قرار داده‌اند. این مسئله با بسط ناتو به شرق و نیز ایجاد تاسیسات نظامی از جمله سیستم دفاع موشکی در مرزهای ما انجام گرفت. در مورد وعده رقابت عادلانه و دسترسی آزادانه به بازارهای جهانی نیز همین اتفاق رخ داد. خلاصه ما دلائل متعددی داریم که بپذیریم سیاست رسوای بازدارندگی که در قرن‌های هیجدهم، نوزدهم و بیستم حکمفرما بود، امروز هم ادامه دارد. آن‌ها مدام می‌گویند ما را به حاشیه برانند. اما حدی وجود دارد. شرکای غربی ما در اوکراین از خط عبور کرده‌اند. آن‌ها به خوبی می‌دانستند که میلیون‌ها روس در اوکراین و کریمه زندگی می‌کنند. آن‌ها می‌بایستی واقعا فاقد غریزه سیاسی و عقل سلیم باشند که نتایج اقدامات خود را پیش‌بینی نکنند. روسیه خود را در موقعیتی یافت که نمی‌توانست عقب‌نشینی کند. اگر بیش از حد روی فنر فشار آورید، از جا می‌رود. این را برای همیشه به خاطر داشته باشید. اکنون ضروریست که به این هیستری پایان دهید. لفاظی جنگ سرد را به کنار بگذارید

و آشکارا این واقعیت را بپذیرید که روسیه یک مداخله‌گر مستقل و فعال در مسائل بین‌المللی است، مثل کشورهای دیگر، منافع ملی خودش را دارد که باید به حساب آورده و به آن احترام گذاشته شود". بیانیه پوتین به این معناست که روسیه دیگر روسیه نخستین سال‌های پس از فروپاشی شوروی نیست. به اقتصاد از هم گسیخته سروسامان داده، قدرت اقتصادی‌اش رشد کرده و توام با آن از نظر نظامی نیز خود را آماده کرده است و حالا نه فقط قیم تمام روس‌ها در جمهوری‌های سابق اتحاد شوروی است، بلکه اعلام می‌کند که یک مداخله‌گر فعال در مسائل بین‌المللی است، مثل امپریالیسم آمریکا و اروپا که حتا در قلب آفریقا نیز منافع ملی دارند، روسیه هم دارای چنین منافع ملی است که باید به حساب آورده شود و به آن احترام گذاشته شود. روسیه پیش از این نیز در جریان حمله به گرجستان بر سر آبخاریا و اوستیا و سپس حمایت همه جانبه از رژیم سوریه، همین موضع را به زبانی دیگر، در عمل اعلام کرده بود.

واقعیتیست اثبات شده که به علت رشد نامتوازن، مدام توازن قوای دولت‌های امپریالیست تغییر می‌کند. آن که در شرایطی به لحاظ اقتصادی و نظامی قوی بود، تضعیف می‌شود، دیگری که ضعیف بود قوی می‌شود و با منافع و جاه‌طلبی‌های مختص خود پیش می‌آید. در مقابل آمریکا و اروپایی که مدام تضعیف می‌شوند، قدرت‌های امپریالیستی دیگری از نمونه روسیه و یا چینی که هم اکنون سرمایه را تا دورترین نقاط آفریقا صادر می‌کند، قدرت می‌گیرند و هنگامی که قدرت و توانشان به مرحله‌ای رسید که بتوانند رقبای خود را از پای درآورند، لحظه‌ای درنگ نمی‌کنند. جنگ‌های جهانی اول و دوم به وضوح این حقیقت را نشان داد.

آنچه که امپریالیسم آمریکا و اروپا را ناگزیر ساخت در واکنش به اشغال کریمه توسط امپریالیسم روس، به یک مشت تهدیدات توخالی اکتفا کنند، از همین واقعیت ضعف و ناتوانی روزافزون آن‌ها ناشی می‌گردد. اگر آمریکا و اروپا در شرایط دیگری از توان اقتصادی و نظامی قرار داشتند، قطعاً پاسخ آن‌ها به ضمیمه کردن کریمه به روسیه، اقدامی نظامی بود. اما اکنون نمی‌توانستند چنین کنند. نه واقعا از آن رو که روسیه یک زرادخانه بزرگ اتمی در اختیار دارد و نه از آن رو که تصور شود قدرت نظامی روسیه بیشتر است. نیاز به گفتن نیست که روسیه هم اکنون حتا نیمی از قدرت نظامی ناتو را در اختیار ندارد. در سطح جهانی نیز از پشتیبانی متحدین نیرومندی که آمریکا و اروپا از آن برخوردارند، بی‌بهره است. اما ضعف و ناتوانی اروپا و آمریکا در این است که نمی‌توانند از طریق این قدرت نظامی‌شان، اهدافشان را عملی سازند. وقتی که تمام قدرت ناتو در افغانستان و یا در عراق نتوانست از پس چند گروه اسلام‌گرا و ناسیونالیست برآید، چگونه می‌تواند با روسیه سرشاخ شود؟ این را روس‌ها هم فهمیده‌اند و از همین روست که به سادگی کریمه را ضمیمه کشور خود کردند.

اگر جز این می‌بود، آن‌ها می‌توانستند، دقیقا همان کاری را بکنند که روسیه با اتکا به روس‌های ساکن اوکراین انجام می‌دهد و سیاست خود را پیش می‌برد، یعنی ارتش اوکراین را که یکی از مجهزترین و پیشرفته‌ترین ارتش‌های کشورهای اروپایی‌ست جلو بیاندازند و قدرت نظامی ناتو را پشت سر آن بکار گیرند. اما اگر این واقعیت را کنار بگذاریم که ارتش اوکراین در این لحظه درگیر تضادهای درونی خود است، ورود این ارتش به جنگ، نتیجه‌ای جز اشغال کامل اوکراین توسط روسیه نخواهد داشت و اوضاع بیش از امروز به زیان آمریکا و اروپا تغییر خواهد کرد. علاوه بر این گرچه امپریالیسم آمریکا در یک چنین جنگی لطمه‌ای جدی نخواهد خورد، اما برای اتحادیه اروپا با توجه به بحران اقتصادی موجود و وابستگی‌اش به نفت و گاز، فاجعه بار خواهد بود.

روسیه که اکنون با توجه به ضعف دولت اوکراین و قدرت‌های امپریالیست رقیب، خود را در موقعیتی برتر می‌بیند و روس‌های ساکن اوکراین را که اکنون لاقلاً ۶ شهر را به تصرف خود درآورده‌اند و خواهان پیوستن به روسیه‌اند، همچون یک برگ برنده در اختیار دارد، فشار اقتصادی بر دولت اوکراین را نیز افزایش داده و بر بهای گاز نیز ۸۰ درصد افزوده است تا بتواند به اوکراین آن‌گونه که خود می‌خواهد شکل دهد. تسلط بر اوکراین از چند جهت برای روسیه حائز اهمیت است و از همین رو نمی‌پذیرد که به سادگی از دست برود و ضمیمه منطقه نفوذ قدرت‌های امپریالیست رقیب گردد. مقدم بر هر چیز اوکراین با جمعیت ۴۵ میلیونی‌اش یک بازار سودآور برای روسیه است. بخش اعظم صنایع اوکراین به‌ویژه در بخش شرقی وابسته به روسیه است. همان‌گونه که پیش از این گفته شد، فروشنده اصلی نفت و گاز به اوکراین می‌باشد. روسیه تاکنون بزرگترین شریک تجاری اوکراین بوده است و یک چهارم صادرات و واردات اوکراین با روسیه می‌باشد. مسئله مهم دیگر این است که اوکراین کریدور انتقال نفت و گاز از روسیه و حوزه دریای خزر به اروپاست. چندین خط لوله نفت از اوکراین می‌گذرد و انبارهای ذخیره عظیم گاز در بخش غربی قرار دارد. اهمیت این گلوگاه انتقال نفت و گاز به اروپا به درجه‌ایست که برخی بحران کنونی اوکراین را حاصل جنگ و رقابت بر سر نفت و گاز نامیده‌اند. روسیه می‌خواهد همچنان کنترل راه‌های حمل‌ونقل لوله‌های انرژی به اروپا را خواه از طریق خود روسیه باشد یا کشورهای حاشیه دریای خزر، تحت تسلط و کنترل خود داشته باشد. اما مسئله بسیار مهم دیگر برای روسیه از جنبه نظامی است. اوکراین برای روسیه منطقه‌ای حائل میان روسیه و ناتو است. روسیه نخواهد پذیرفت که اوکراین تبدیل به پایگاه نظامی ناتو در مرز روسیه شود.

به همان دلائلی که اوکراین برای روسیه مهم است و می‌کوشد آن را در دایره نفوذ خود نگهدارد، برای آمریکا و اروپا نیز مهم است. انحصارات اروپایی و آمریکا می‌خواهند بازار اوکراین را به تصرف خود درآورند. آن‌ها می‌خواهند دست روسیه را از تسلط بر لوله‌های نفت و گاز به اروپا کوتاه کنند. آن‌ها می‌خواهند برای تضعیف روسیه و "متزلزل ساختن سیادت



## گرگهائی که لباس میش پوشیده اند باید افشا شوند

### خرابکاری تشکلهای وابسته به رژیم درپوشش همراهی با کارگران

طبقه کارگر ایران از تشکلهای مستقل و طبقاتی خود محروم است. جنبش کارگری و کارگران ایران به رغم آنکه در یک دهه گذشته گامهای مهمی در جهت تشکیلیابی خود برداشتهاند، اما از ناحیه همین محرومیت، لطمههای سنگین و گاه جبرانناپذیری را نیز متحمل شدهاند. هیچ گونه تشکلهای مستقل کارگری اجازه فعالیت ندارد و هرگونه تلاش و تحرکی در این زمینه، به شدت و به نحو بیرحمانه‌ای سرکوب می‌شود. سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه و سندیکای کارگران نیشکر هفت‌تپه دو نمونه بارز از تلاش کارگران ایران در راستای تشکیلیابی مستقل کارگری‌ست که اقدامات سرکوب‌گرانه رژیم علیه این سندیکاهای فعالان آن از چشم عموم کارگران پنهان مانده است.

طبقه حاکم در حالی که کارگران پیشرو و فعالان کارگری را به زندان افکنده و به دستگاه شکنجه سپرده و طبقه کارگر ایران را از تشکلهای مستقل و طبقاتی خود محروم ساخته است اما نتوانسته است تشکلهای دست‌ساز و شناخته شده خود را بر کارگران تحمیل نماید. تشکلهای به‌اصطلاح کارگری وابسته به رژیم که هیچگاه موردپذیرش کارگران نبوده اند نه فقط در هیچ مقطعی هیچ‌گونه اعتباری در میان کارگران نداشته‌اند و ندارند بلکه حتی نمی‌توانند نقش قبلی خود را ایفا کنند و سال‌هاست که کارائی گذشته خود را از دست داده و همواره ابزار دست جناح‌های حکومتی و گاه عرصه‌ای برای رقابت آن‌ها بوده اند. بی‌اعتباری تشکلهای کارگری وابسته به رژیم و بازماندن طبقه حاکم از تحمیل آن بر کارگران اما هنوز به معنای پایان خرابکاری‌ها و بی‌نقشی کامل آن‌ها در میان کارگران نیست. بر زمینه سرکوب شدید و خشونت‌بار تشکلهای واقعی کارگری و محروم سازی طبقه کارگراز تشکلهای مستقل است که این‌گونه تشکلهای که از امکانات وسیع و مختلفی برخوردار هستند و پول و ثروت هنگفتی صرف آن‌ها می‌شود تا اهداف رژیم را در کارخانه‌ها و محیط‌های کارگری عملی سازند، هنوز می‌توانند به مبارزات کارگری آسیب برسانند. اعتصابات کارگری در سال گذشته، این جا و آن جا نشان داد که این تشکلهای و عناصر وابسته به آن‌ها تلاش‌های سازماندهی شده‌ای را آغاز نمودند تا ضمن حفظ بقاء خود، بلکه در میان کارگران نیز جا و اعتباری پیدا کنند. اعتصابات کارگری اگر در گذشته، غالباً از همان آغاز با مخالفت و خرابکاری این‌ها روبرو می‌شد، اکنون اما نه تنها از درمخالفت با اعتصاب و اعتراض کارگران برنمی‌آیند، بلکه خود را همراه با آن نشان می‌دهند و گاه تا پای بازداشت و محاکمه و بعضاً اخراج هم پیش می‌روند. آن‌ها به نحو محیلانه‌ای می‌کوشند تا ضمن کسب "اعتبار" در میان

کارگران، رهبری اعتصاب و اعتراض را نیز به دست گیرند تا در موقع لزوم آن را به بیراهه بکشانند و علیه کارگران، با کارفرما، مدیریت و عوامل دولت وارد معامله و زدوبند شوند. گرچه این شیوه کار نیز بر کارگران پوشیده نیست و پوشیده نخواهد ماند و توده کارگران در هر کارخانه و موسسه، در جریان عمل به ماهیت تشکلهای و افراد خودفروخته‌ای که خود را در صفوف کارگران جا زده باشند پی می‌برند و گرگ‌هایی که به لباس میش درآمده‌اند را رسوا و از میان خود طرد می‌کنند، با این‌همه در شرایط کنونی این ضرورت وجود دارد که یکبار دیگر به این تشکلهای، نه در این یا آن کارخانه، بلکه در مقیاس وسیع‌تر نگاهی بیاندازیم، تاکتیک جدید آن‌ها را و ارسی کنیم و زیگزگی اگر گاه در حرکت آن‌ها دیده می‌شود، آن را بر متن منحنی حرکت عمومی‌شان مورد ارزیابی قرار دهیم.

### "شورای اسلامی کار"

شورای اسلامی کار مهمترین تشکلهای به‌اصطلاح کارگری رژیم است که اساساً در برابر شوراهای کارگری که پس از قیام ۵۷ به سرعت در کارخانه‌ها و صنایع مختلف در حال گسترش بود، عَلم شد. جمهوری اسلامی که از یک سو شاهد محبوبیت و اعتبار شورا در میان کارگران بود و از سوی دیگر از ناحیه کنترل کارخانه‌ها توسط شوراهای کارگری و نفوذ روزافزون کمونیست‌ها در میان کارگران فوق‌العاده احساس خطر می‌کرد، دست به کار ایجاد شوراهای اسلامی شد. وظیفه ایجاد شوراهای و انجمن‌های اسلامی و تقابل و سرکوب شوراهای کارگری، برعهده حزب جمهوری اسلامی به رهبری بهشتی و شاخه کارگری این حزب با مسئولیت و رهبری علی ربیعی (وزیر کار فعلی) قرار گرفت. در بهار ۵۸ "خانه کارگر" واقع در خیابان ابوریحان که محل تجمع کارگران آگاه و پیشرو بود، مورد یورش وحشیانه اوباش شبه نظامی وابسته به رژیم با مشارکت فعال و تحت رهبری ربیعی و محبوب قرار گرفت و تحت سلطه عمال سرکوبگر رژیم درآمد. این دو عنصر سرسپرده و ضد کارگر باضافه حسین کمالی، بعدها تشکیلات خانه کارگر را بوجود آوردند و عضو شورای مرکزی آن شدند و در تمام طول این سال‌ها در همین سمت باقی مانده‌اند. خانه کارگر که به نحو همه جانبه‌ای از سوی دستگاه اطلاعاتی و کل رژیم حمایت می‌شده، تا این لحظه وظیفه‌ی هدایت و رهبری شوراهای اسلامی کار را برعهده داشته است. اولین شورای اسلامی، در کارخانه جنرال موتورز، زیر نظر علی ربیعی شکل گرفت. تیرماه ۵۹ لایحه قانونی تشکیل شوراهای

اسلامی تحت هدایت بهشتی تدوین شد. جمهوری اسلامی، هم‌زمان با تشدید سرکوب مستقیم شوراهای کارگری، سرانجام در سال ۶۰، با اعزام افرادی از سپاه پاسداران و وزارت کار، در هر کارخانه به کمک انجمن اسلامی آن کارخانه، تحت عنوان "قانونی کردن شوراهای شوراهای کارگری را منحل و شوراهای اسلامی کار را جایگزین آن ساخت. هزاران کارگر آگاه و پیشرو متشکل در شوراها که برای بهبود وضعیت خود و همطبقه‌ای‌های خود تلاش و مبارزه می‌کردند، از طریق جاسوسان و خبرچینیان رژیم در شوراهای اسلامی شناسایی و سپس اخراج و تبعید شدند. صدها تن از آنان به زندان افتادند یا به جوخه مرگ سپرده شدند. رژیم ارتجاعی جمهوری اسلامی، پس از قلع و قمع کامل شوراهای کارگری، قانون تشکیل شوراهای اسلامی کار را در دی‌ماه سال ۶۳ به تصویب رساند و به مرحله اجرا گذاشت.

رئوس اصلی وظایف شوراهای اسلامی کار از بدو تاسیس تاکنون که همه کارگران نیز از نزدیک با آن آشنا هستند، همکاری ارگانیک با مدیریت و کارفرما، پیشبرد برنامه آن‌ها در کارخانه، جلوگیری از ایجاد وقفه در تولید، هماهنگی با مدیریت در امور کارخانه از طریق شرکت مستمر مدیران کارخانه در جلسات شورای اسلامی کار و برعکس به منظور پیشبرد بهتر برنامه‌های مدیریت و تحقق اهداف کارفرما، اخلال در مبارزه و اعتراض و اعتصاب کارگران، منحرف ساختن مبارزات و مقابله با آن، خبرچینی، شناسایی و معرفی کارگران فعال و پیشرو، خاموش ساختن صدای کارگران معترض و در یک کلام حمایت عملی و تام و تمام از کارفرما و سرمایه دار ولو در پوشش "وساطت" میان کار و سرمایه! قانون کار جمهوری اسلامی که سال ۶۸ در مجلس ارتجاع به تصویب رسید بر تشکیل و حضور شوراهای اسلامی کار در کارخانه‌ها تاکید نمود و بر آن مهر قانونی زد.

به رغم آنکه در فصل ششم این قانون و در ماده ۱۳۶ آن از کانون شوراهای اسلامی کار، کانون عالی انجمن‌های صنفی و مجمع نمایندگان کارگران نام برده شده است اما در تبصره ۴ ماده ۱۳۱ این قانون گفته می‌شود که کارگران یک واحد فقط می‌توانند یکی از سه مورد شورای اسلامی کار، انجمن صنفی یا نماینده کارگران را داشته باشند. از آن‌جا که انگیزه اولیه رژیم در زمینه ایجاد تشکلهای کارگری، تقابل با شوراهای کارگری بود و می‌خواست با حفظ نام "شورا" آن را از محتوای اصلی خود تهی ساخته و به ابزار دست ارتجاع حاکم مبدل سازد، به تشکیل شوراهای اسلامی کار روی آورد. تشکیلات خانه کارگر جمهوری اسلامی که پیشبرد سیاست‌های سرکوب‌گرانه رژیم در کارخانه‌ها و محیط‌های کارگری را بر عهده داشت، سازماندهی و رهبری این به‌اصطلاح شوراهای را برعهده گرفت.

نه رژیم جمهوری اسلامی و نه خانه کارگرش به لحاظ مسائل جاری و بالفعل، نیازی به ایجاد اشکال دیگر پیش‌بینی شده در این ماده قانون کار نمی‌دیدند. تشکیلات خانه کارگر تنها زمانی به طور جدی و عملی به انجمن‌های صنفی توجه نشان داد که سفرهیات اعزامی سازمان جهانی کار به ایران در سال ۸۱، ساختار شورای

## گرگهائی که لباس میش پوشیده اند

### باید افشا شوند

#### خرابکاری تشکل‌های وابسته به رژیم درپوشش همراهی با کارگران

اسلامی کار را ناقض مفهوم آزادی سندیکا مندرج در مقاله نامه ۸۷ آ آی او شناخت و این هیات که ریاست آن را برنارد جرنیگان برعهده داشت، به‌عنوان راه حل فوری، اصلاح تبصره ۴ ماده ۱۳۱ قانون کار و تشکیل انجمن‌های صنفی را توصیه نمود به‌نحوی که انحصار حضور شورای اسلامی کار در کارخانه برداشته شود. در اردیبهشت سال ۸۲ وقتی که میان محسن خواجه نوری معاون وزیر کار وقت و نماینده دولت، با برنارد جرنیگان به نمایندگی از طرف سازمان جهانی کار، توافق‌نامه‌ای پیرامون اصلاح فصل ششم قانون کار به امضا رسید که بر دخالت شوراهای اسلامی کار نقطه پایان می‌گذاشت و به آن صرفاً یک نقش مشورتی می‌داد، ضربه بزرگی بر خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار آن وارد شد.

این رویدادها گرچه در آغاز، کشمکش‌های لفظی و گاه تند را میان مقامات دولتی و سران شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر در پی داشت، اما راه دیگری در برابر خانه کارگر باقی نمی‌گذاشت جز آن‌که خود را کم و بیش با وضعیت جدید منطبق سازد. علیرضا محبوب دبیرکل خانه کارگر، نه فقط مخالفتی با انجمن صنفی و سندیکا نمی‌کند، بلکه تمایل خویش برای ایجاد اتحادیه البته از نوع کارگری‌اش را هم ابراز می‌دارد و می‌گوید: "شوراها و انجمن‌های صنفی یا هر نهاد و تشکل دیگری باید در قالب اتحادیه تجلی پیدا کنند، این کار را به آرامی شروع کرده‌ایم، چون گرانیگاه کار، اتحادیه‌ها هستند." محبوب همچنین برای آن‌که خود را طرفدار سندیکا نشان داده باشد چنین می‌گوید: "انجمن صنفی ترجمه کلمه سندیکاست که در مقاله‌نامه‌های سازمان جهانی کار پذیرفته شده است." حسن صادقی رئیس وقت کانون عالی شوراهای اسلامی کار، صریح‌تر از محبوب به همگام شدن با سیاست‌های دولت در زمینه تشکل‌های کارگری ابراز تمایل نموده و می‌گوید: "ما در خصوص بودن یا نبودن شوراهای اسلامی کار در واحدهای صنعتی تعصب به خرج نمی‌دهیم و می‌خواهیم با سیاست‌های دولت برای بهبود وضع کارگران همگام شویم."

قابل ذکر است که جمهوری اسلامی در آن مقطع برای پذیرفته شدن در سازمان تجارت جهانی (WTO) و سرمایه‌گذاری خارجی سخت به تلاش افتاده بود. سرمایه‌بین‌المللی در برابر این خواست، شرط و شروطی را در زمینه مناسبات بین کارگر و کارفرما پیش پای جمهوری اسلامی گذاشت و خواستار تضمین‌های کافی و جاری شدن معیارهای شناخته شده خود بود. سازمان جهانی کار بایستی این معیارها را از نزدیک مورد بررسی قرار می‌داد و محک می‌زد. چنین بود که هیاتی از سوی ILO به خواست و دعوت دولت جمهوری اسلامی به ایران سفر کرد و در هر حال این رویداد تا آن‌جا که به تشکل‌های کارگری وابسته به رژیم مربوط می‌شود، تأثیر دوگانه داشت. از یک سو ریزش شدید و بیش از پیش شوراهای اسلامی کار که مورد نفرت

کارگران بودند را در پی داشت و این ارگان‌های جاسوسی را بیش از پیش تضعیف نمود، از سوی دیگر تشکیلات خانه کارگر را به سمت ایجاد انجمن‌های صنفی هدایت کرد. حسن صادقی در گفتگو با ایلنا (۱۱ شهریور ۸۲) چنین اعتراف کرد که در ظرف دو سال تعداد شوراهای اسلامی کار ۶۶ درصد کاهش یافته و از ۳۲۸۰ به ۱۱۸۰ رسیده است. به‌رغم میل باطنی و اراده سران خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار امثال محبوب و صادقی و به‌رغم حسن نیت تشکل‌های تابعه ایشان و خدمات بی‌پایان آن‌ها به سرمایه، تعداد شوراهای اسلامی کار بعد از آن نیز با کاهش بیشتری روبرو شد و در سال ۸۴ به ۸۵۰ رسید و این اعتراف حسن صادقی در وصف شورای اسلامی کار و خانه کارگر پیرامون نقش سرکوبگرانه و خرابکارانه این ارگان‌ها علیه کارگران و "حقانیت" آن‌ها به لحاظ دفاع از منافع ارتجاع و سرمایه که؛ "اگر خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار نبود، تاکنون خیابان‌های تهران زیر پای کارگران می‌لرزید" (ایلنا ۷ اردیبهشت ۸۴) نیز هیچ تأثیری در روند تضعیف و انحلال شوراهای اسلامی کار نداشت. روندی که در دوران احمدی‌نژاد نیز ادامه یافت و تشدید گردید.

تشکیلات خانه کارگر و از طریق خانه کارگر، شوراهای اسلامی کار از همان آغاز تحت نفوذ دارودسته رفسنجانی قرار داشت. سیاست باند احمدی‌نژاد و محمد جهرمی وزیر کار وی نیز از همان آغاز دوره نخست ریاست جمهوری احمدی‌نژاد بر تضعیف این تشکیلات و شوراهای اسلامی کار یا خارج ساختن آن‌ها از زیر نفوذ باند رفسنجانی و ایجاد تشکل‌هایی منتصب به خود بود. نخستین تلاش جهرمی با پرده‌برداری از رانت‌خواری خانه کارگر آغاز شد. وی فاش ساخت که خانه کارگر در طول ۲۵ سال، تنها از قبیل توزیع بن‌های کارگری، ۱۰ درصد بهای این بن‌ها را، معادل ۴ میلیارد و ۶۰۰ میلیون تومان به صورت سالانه از وزارت کار دریافت کرده است. البته این تنها شمه‌ای از رانت خواری خانه کارگر و دبیرکل آن بود، انطور که در جریان ماجرای قاضی مرتضوی روشن شد، خانه کارگردبیرکل آن پول‌های هنگفتی را به جیب زده است. در جریان اختلاف و کشمکش جناحی حکومتی، خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار آن از همه سو تحت فشارهای دولت قرار گرفتند. برخی از شوراهای اسلامی کارجانب دولت را گرفته و خواستار جلوگیری از فعالیت‌های غیرقانونی خانه کارگر شدند. وقتی که خانه کارگر انتخابات کانون عالی شوراهای اسلامی کار را در ۲۵ / ۸ / ۸۴ در اصفهان برگزار نمود، وزارت کار آن را غیرقانونی اعلام کرد. خانه کارگر به دیوان عدالت اداری شکایت برد، اما این نهاد نیز نظر وزارت کار را تأیید کرد. چند ماه بعد، وزیر کار انتخابات کانون هماهنگی شوراهای اسلامی کار استان تهران را در ۲۸ / ۱ / ۸۵ برگزار نمود و در ۱۲ بهمن همان سال انتخابات کانون عالی شوراهای اسلامی کار

سراسر کشور را با حضور نمایندگان شوراهای اسلامی کار از ۳۰ استان برگزار نمود. وزیر کار احمدی‌نژاد، نه فقط بسیاری از شوراهای اسلامی کار را از زیر نفوذ خانه کارگر خارج ساخت و تحت نفوذ خوددرآورد، بلکه اصلحیه فصل هشتم قانون کار را نیز به‌منظور محدود ساختن نقش شوراهای اسلامی کار به مجلس برد. بار دیگر مقاله نامه ۸۷ سازمان جهانی کار در مورد آزادی انجمن‌ها و سندیکاها و ناهمخوانی ساختار شوراهای اسلامی کار با آن برجسته شد. کشمکش میان باندهای حکومتی فزونی گرفت و شوراهای اسلامی کار عملاً به دو بخش تقسیم شد. توضیح جزئیات این کشمکش‌ها از حوصله این مقاله خارج است. همین قدر کافی‌ست گفته شود که تلاش جهرمی برای حذف و یا تضعیف رقیب در منازعات باندهای هرج‌ومرج و بلبشوی شدید را در پی داشت که البته با کاهش و تضعیف شوراهای اسلامی کار وابسته به خانه کارگر، توجه بیشتر این تشکیلات به ایجاد انجمن‌های صنفی یا تبدیل شوراهای اسلامی کار با اندکی تغییر به انجمن‌های صنفی، تقویت نفوذ باند احمدی‌نژاد در میان شوراهای اسلامی کار و بالاخره تقویت و افزایش "انجمن‌های صنفی کارگری" همراه بود.

در تمام طول این دوران، خانه کارگر، ضمن ابراز نارضايتی و مخالفت با محدود ساختن نقش شوراهای اسلامی کار، سعی کرد با ایجاد انجمن‌های صنفی وابسته به خود، تضعیف موقعیت و نفوذ خود از ناحیه انحلال شوراهای اسلامی کار را جبران سازد. این تلاش‌ها از همان سال ۸۲ البته همان‌طور که محبوب هم می‌گوید، به آرامی آغاز شد. هیات اعزامی سازمان جهانی کار به ایران در سال ۸۱ در گزارش خود پیرامون دیدار با سران خانه کارگر چنین نوشت: "خانه کارگر توضیحات مشروحی از عملکرد انجمن‌های صنفی در واحدها و عملکرد شوراهای اسلامی کار و تفاوت‌ها و مشترکات آن‌ها ارائه داد. به دلیل محدودیت‌های موجود برای شوراهای اسلامی کار، خانه کارگر بهتر دید که شروع به ایجاد تشکلات صنفی در بخش‌های مختلف (مثل بخش خدمات، نساجی) و همچنین در واحدهای کوچک کند" خانه کارگر در همان مقطع به نمایندگان ILO گفت ۷ اتحادیه صنفی ایجاد کرده است!

به هر رو در جریان این رویدادها و رقابت باندها، خانه کارگر حذف نشد، اما تضعیف شد. در حالی‌که از سال ۷۲ تا سال ۸۵، هر ساله اعضای شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر به اجلاس‌های سالانه سازمان جهانی کار در ژنو اعزام شده بودند، در سال ۸۵ و سال‌های بعد از آن تا پایان دوره ریاست‌جمهوری احمدی‌نژاد، وزیر کار اعضای خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار منتصب به آن را حذف و عناصر وابسته و منتصب به خود را به این اجلاس‌ها فرستاد!

#### "انجمن صنفی کارگران"

سیر فزاینده انحلال و کاهش روزافزون شوراهای اسلامی کار و بی‌اعتباری بیش‌ازپیش آن‌ها، اراده سرمایه داخلی و دولت آن برای مهار

## گرگهائی که لباس میش پوشیده اند باید افشا شوند

### خرابکاری تشکل‌های وابسته به رژیم در پوشش همراهی با کارگران

این ارگان‌ها یا ایجاد نهادهای جدید پاسخ‌گویی نیازهای آن، از یک سو، سفر هیات اعزامی سازمان جهانی کار به ایران، گزارش آن پیرامون تناقض ساختار شورای اسلامی کار با معیارهای سازمان جهانی کار، توصیه این هیات به تشکیل سندیکا و انجمن صنفی، از سوی دیگر، خانه کارگر را در تنگنا قرار می‌دهد. به‌رغم این اما خانه‌کارگر پیام سرمایه بین‌المللی را دریافته و بی‌آنکه از شوراهای اسلامی کار دل بکند، به فکر ایجاد انجمن‌های صنفی کارگری و حتا "اتحادیه" می‌افتد. خانه کارگر سعی می‌کند کاهش نفوذ خود در کارخانه‌ها و محیط‌های کارگری از ناحیه ازمپایشی شوراهای اسلامی کار را با ایجاد تشکل‌های وابسته و دست‌ساز دیگری جبران سازد. از این روست که "واحد انجمن‌های صنفی کارگری" خانه کارگر فعال و فوراً دست به کار می‌شود. صرف نظر از خواست و برنامه دولت برای ایجاد انجمن‌های صنفی کارگری در آن سال‌ها، انجمن‌های صنفی کارگری اساساً زیر نظر خانه کارگر بوجود می‌آیند به نحوی که حتا صلاحیت اعضای هیات مدیره انجمن صنفی را خانه کارگر بایستی تایید می‌کرد. دبیر کانون انجمن صنفی کارگری نیز توسط خانه کارگر تعیین می‌شد. رئیس کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگری نیز می‌بایستی از میان اعضای اجرایی خانه کارگر می‌بود و ۵۵ درصد حق عضویت‌ها نیز بایستی به حساب خانه کارگر واریز می‌شد و غیره و غیره!

بنابراین ایجاد انجمن صنفی کارگری برای خانه کارگر کار مشکلی نبود. چنان‌که طبق گزارش ایلنا، در ۱۹/۱۱/۸۳ خانه کارگر یک گردهمایی از انجمن‌های صنفی سراسر کشور برگزار نمود و در پایان این گردهمایی یک قطع‌نامه ۱۶ ماده‌ای نیز صادر کرد. در قطع‌نامه، "نمایندگان انجمن‌های صنفی سراسر کشور" ضمن حمایت از توافق‌نامه دولت و سازمان بین‌المللی کار، "پشتیبانی قاطع" خود را "از تشکلات مرکزی خانه کارگر" به عنوان "کنفدراسیون عالی کارگران ایران" اعلام نموده‌اند!

اما به موازات این انجمن صنفی‌سازی‌ها، به گفته غلامرضا خادمی‌زاده، رئیس کانون سراسری انجمن‌های صنفی کارگری رانندگان ناوگان حمل و نقل جاده‌ای مسافران ایران، کوشش‌هایی از سوی انجمن‌های صنفی کارگران خباز، کارگران فنی داروخانه‌ها، رانندگان حمل کالا و مسافر و کارکنان بیمارستان‌ها به عمل می‌آید و اولین گردهمایی انجمن‌های صنفی کارگران در سال ۸۵ با حضور نمایندگان ۱۲۰ انجمن صنفی کارگری با کمک و پشتیبانی وزارت کار وقت در محل هتل استقلال برگزار می‌گردد. در ادامه همین حرکت است که شیخ‌الاسلامی وزیر کار، دستور تشکیل "کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگری" را صادر می‌کند! وقتی که در تیرماه ۸۹ بحث کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگران به طور جدی مطرح می‌شود، حسن صادقی که رئیس "کانون عالی شوراهای اسلامی کار" بود، آن را برای جامعه

کارگری "یک فرصت توأم با تهدید" تلقی کرد. بسته به آن‌که افراد وابسته به کدام باند دست بالا را در آن داشته باشد، می‌توانست فرصت یا تهدید باشد.

بدین ترتیب وزارت کار در رقابت با شوراهای اسلامی کار منتصب به خانه کارگر، "انجمن‌های صنفی کارگری" را تقویت و انجمن‌سازی می‌کند و خانه کارگرنیز برای حفظ نفوذ و موقعیت خود، انجمن‌های صنفی ایجاد می‌کند و پیرامون انجمن‌های دست‌ساز خود، رقم سازی می‌کند! نتیجه اما در هرحال افزایش تعداد "انجمن‌های صنفی کارگری" و گسترش نسبی فعالیت آن‌ها و بعضاً حضور در اعتراضات و اعتصابات کارگری‌ست!

سرانجام با تلاش وزارت کار، در ۲۲ مهر ماه ۸۹، مقدمات یک مجمع انتخاباتی اعضای هیات مدیره و بازرسان کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگری و سپس مجمع عمومی کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگری با هدف تصویب اساس‌نامه و انتخاب اعضای هیات مدیره و بازرسان در ۲۸ مهر ماه ۸۹ برگزار می‌شود و پس از تصویب اساس‌نامه ۹ نفر انتخاب می‌شوند. ۴ نفر به عنوان اعضای اصلی هیات مدیره بخش حرفه و ۵ نفر به عنوان اعضای اصلی هیات مدیره در بخش صنعت!

محمدرضا ربیعی مدیرکل سازمان‌های کارگری و کارفرمایی وزارت کار، در این مجمع سخنرانی می‌کند و با اشاره به این‌که "کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگری بیش از ۷ میلیون کارگر را نمایندگی می‌کند" می‌گوید "لازمه وجود بخش خصوصی توانمند فعالیت تشکل‌های صنفی مجرب است" وی در ادامه می‌گوید "اگر تشکل‌های صنفی کارگری و کارفرمایی توانمند باشند، می‌توانند مطالبات خود را از طریق مراجع رسمی به بهترین شکلی پی‌گیری کنند و بخشی از وظایف اجرایی دولت را (می‌توان) به آن‌ها واگذار کرد."

نیازی به توضیح این مساله نیست که دولت احمدی‌نژاد و وزارت کار آن اگرچه خواهان تضعیف خانه کارگر، قطع مداخلات آن در مسائل کارگری و حتا انحلال شوراهای اسلامی کار وابسته به تشکیلات خانه کارگر بود، اما او نیز می‌خواست تشکل‌های وابسته به خود و تشکل‌های دست‌ساز و مطیع خود را ایجاد کند به نحوی که حتا بخشی از وظایف دولت را نیز به آن‌ها واگذار نماید.

بدین ترتیب غیر از تشکل سراسری "کانون عالی شوراهای اسلامی کار" وابسته به خانه کارگر و "کانون عالی شوراهای اسلامی کار" منتصب به دولت "کانون عالی انجمن‌های صنفی کارگری" نیز وارد عرصه رقابت باندهای حکومتی می‌شود.

### "نماینده کارگران"

غیر از ایجاد "انجمن‌های صنفی کارگری" جنبه دیگری از تلاش دولت در محدود ساختن

"شوراهای اسلامی کار" وابسته به خانه کارگر، طرح "مجمع نمایندگان کارگری" است که البته در قانون کار جمهوری اسلامی نیز به آن اشاره شده است. "مجمع نمایندگان کارگری" بسیار دیرتر از "انجمن‌های صنفی کارگری" و به طور رسمی از اواخر سال ۸۹ توسط نظری جلالی، معاون روابط کار وزارت کار و امور اجتماعی عنوان شد. البته قبل از آن تلاش‌هایی به منظور تشکیل چنین مجمعی صورت گرفته بود. در برخی استان‌ها از جمله استان قزوین، مجمع نمایندگان کارگران در ۳۱ شهریور ۸۹ برگزار شده بود اما در ۱۶ فروردین سال ۹۰ است که وزارت کار، آئین‌نامه مربوط به چگونگی تشکیل "مجمع نمایندگان کارگران" را تنظیم نموده و انتشار می‌دهد. به دنبال آن در ۲۱ فروردین همان سال انتخابات "مجمع عالی نمایندگان کارگری کشور" برگزار می‌شود. چند ماه بعد از پایان دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد، مجمع عمومی برای انتخاب هیات مدیره جدید، بر طبق اطلاعاتی که در سایت این تشکل درج شده است، با حضور ۲۲۷ نفر از مجموع ۳۲۷ عضو و با حضور نمایندگان وزارت کار برگزار می‌شود. ۱۱ نفر به عنوان اعضای هیات مدیره، ۶ نفر به عنوان اعضای اصلی هیات مدیره بخش صنعتی و ۵ نفر اعضای هیات مدیره از بخش حرفه انتخاب می‌شوند!

این یک واقعت است که در طی دهه اخیر که آغاز آن به سال ۸۱ و ورود هیات اعزامی ILO به ایران برمی‌گردد، در جریان تشدید اختلاف و رقابت میان باندهای حکومتی برای استفاده ابزاری از کارگران به منظور پیش‌برد اهداف و مقاصد خود، شوراهای اسلامی کار که هدایت و رهبری آن در دست خانه کارگر است، بیش‌ازپیش تضعیف گردیدند. بخشی از این تشکل‌های ارتجاعی و سرکوبگر از زیر نفوذ خانه کارگر و دارودسته رفسنجانی درآمدند و به ابزار دست دارودسته احمدی‌نژاد تبدیل شدند. در جریان همین رقابت‌هاست که تشکیل "انجمن‌های صنفی کارگری" و "مجمع نمایندگان کارگری" به موضوعات اکتیو و بالفعلی برای رقابت باندهای حکومتی تبدیل می‌شوند که حاصل آن محدود شدن خانه کارگر، تضعیف بیش‌ازپیش شوراهای اسلامی کار و رومدن "انجمن‌های صنفی کارگری" و بخشاً "نمایندگان کارگری" است. حضور انحصاری خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار آن در اجلاس‌های سالانه ILO جای خود را به ترکیبی از این تشکل‌ها می‌دهد.

پایان دوره ریاست جمهوری احمدی‌نژاد اما پایان اعمال فشار علیه خانه کارگر و ایجاد محدودیت برای آن بوده است. گفتن ندارد که با روی کار آمدن دولت روحانی که ربیعی عضو موسس و شورای مرکزی خانه کارگر و وزیر کار آن است، موقعیت خانه کارگر نه لزوماً از طریق تکثیر شوراهای اسلامی کار، تقویت گشته و بیش از این تقویت خواهد شد. ایلنا ۲۴ فروردین ۹۳ از قول محجوب، عضو دائمی فراکسیون به اصطلاح کارگری مجلس و دبیرکل ایضاً دائمی خانه کارگر نوشت "دولت احمدی‌نژاد فضای فعالیت خانه کارگر را محدود کرده بود به گونه‌ای که علیه این نهاد صنفی در واحدهای تولیدی اعلامیه پخش می‌شد، اما آن دوران پایان



**گرگهائی که لباس میش پوشیده اند  
باید افشا شوند**

**خرابکاری تشکل‌های وابسته به رژیم در پوشش همراهی با کارگران**

**اوکراین، قربانی رقابت  
قدرت‌های امپریالیست**

یافته است! تشکیلات خانه کارگر که برخلاف ادعای محبوب اساسا یک حزب سیاسی و از نوع اطلاعاتی آن است، در طول ده سال گذشته فقط به حفظ شوراهای اسلامی کار - تا آنجا که توانست آن را حفظ کند - اکتفا نکرده است. این تشکیلات با استفاده از رانته‌ها و امکانات عظیمی که در اختیار دارد، بخشی از شوراهای اسلامی کار و نیروهای وابسته به خود را در "انجمن‌های صنفی کارگری" بخش دیگری را در "مجمع نمایندگان کارگری" سازماندهی نموده، فراتر از آن حتا چندین "اتحادیه" نیز تاسیس نموده است. در این جا به دو نمونه از اتحادیه‌های دست‌ساز خانه کارگر اشاره می‌کنیم. نمونه اول "اتحادیه کارگران قراردادی و پیمانکاری" است. فتح‌الله بیات که عضو خانه کارگر و رئیس این "اتحادیه" است می‌گوید "اتحادیه کارگران قراردادی و پیمانکاری از سال ۸۱ آغاز به کار کرد". او مدعی است که این "اتحادیه" در حال حاضر ۱۹ هزار عضو دارد. وی در گفتگو با ایلنا (۲۷/۲/۹۰) در زمینه خدماتی که این "اتحادیه" در خدمت اعضای خود قرارداده است می‌گوید "اعضای این اتحادیه از خدمات آموزش رایگان کوتاه مدت، آموزش‌های بلندمدت تا مقطع کارشناسی از طریق دانشگاه‌های علمی کاربردی خانه کارگر و خدمات رفاهی، تفریحی و زیارتی این اتحادیه در سراسر کشور استفاده می‌کنند".

نمونه دیگر، "اتحادیه سراسری زنان کارگر کشور" است. برطبق گزارش ایلنا (۲۷/۶/۹۱) این "اتحادیه" نیز از سال ۸۱ بوجود آمده است. ایلنا به نقل از دبیر این اتحادیه می‌نویسد "در حال حاضر نزدیک به ۲۵ اتحادیه زنان کارگر با ریاست سهیلا جلودارزاده در سطح کشور فعالیت می‌کنند". وی مدعی است که تنها "اتحادیه زنان کارگر استان آذربایجان شرقی" بیش از ۸ هزار عضو دارد.

چنان‌که می‌بینیم امکانات خانه کارگر و امکان مانور آن، فوق‌العاده زیاد است. خانه کارگر ممکن است شوراهای اسلامی کارش را کاهش دهد، و با حتا تحت شرایطی به کلی از آن دست بردارد. خانه کارگر اما تحت هیچ شرایطی از سر کارگر دست برنمی‌دارد. خانه کارگر پیش‌برنده سیاست‌های طبقه حاکم در عرصه مسائل کارگری است، هر جا بتواند از طریق شوراهای اسلامی کار و هر جا نتواند، توسط

دیگر تشکل‌های دست‌ساز خود اقدام می‌کند. اگر در طول یک دهه اخیر، وزرای کار دوران خاتمی و احمدی‌نژاد هر یک به دلایلی سعی کردند خانه کارگر را تضعیف و شوراهای اسلامی کار را منحل یا از زیر نفوذ آن خارج سازند، اکنون اما ورق به کلی برگشته است. دولت روحانی یک دولت پرو رفسنجانیست که همواره حامی خانه کارگر بوده است. وزیر کار فعلی، خود بر پا دارنده شورای اسلامی و عضو شورای مرکزی خانه کارگر است. گرچه این به‌معنای پایان رقابت جناح‌ها و باندهای حکومتی در این عرصه نیست، باد موافق اما در سمت خانه کارگر و حامیان آن وزیدن گرفته است.

نیازی به تکرار این واقعیت نیست که تشکل‌هایی که رژیم از آن‌ها به عنوان تشکل‌های کارگری یاد می‌کند، چه "شورای اسلامی کار"، چه "انجمن صنفی کارگری"، و چه "مجمع نمایندگان کارگری" و "اتحادیه‌های دست‌پخت خانه کارگر، هیچکدام، هیچ ربطی به طبقه کارگر ندارند و بی‌استثنا تشکل‌های رژیم محسوب می‌شوند. این تشکل‌ها آن‌طور که در این مقاله نیز بررسی و اثبات شد، زیر نظر مستقیم رژیم، ارگان‌ها و نهادهای وابسته به آن سازماندهی و هدایت می‌شوند و درمیان کارگران به فعالیت می‌پردازند. هدف محوری آن‌ها خرابکاری در صفوف کارگران و جنبش کارگری، انحراف مبارزات کارگران و دفاع از منافع سرمایه‌داران است. گرچه در موارد نادری ممکن است عناصر صادقی به‌طور ناآگاهانه جذب این تشکل‌ها شده باشند و به فرض برای تحقق مطالبات کارگران هم بخواهند فعالیت و مبارزه بکنند، اما این فقط یک استثناست که قاعده را نفی نمی‌کند.

بحثی در این نیست که نقش و ماهیت این گونه تشکل‌ها بر کارگران ایران روشن شده است. اما این تغییری در وظیفه کارگران آگاه و پیشرو ایجاد نمی‌کند. گرگهائی که لباس میش می‌پوشند باید افشا شوند. کارگران پیش‌رو در همه حال باید نقش خرابکارانه و ضدکارگری این تشکل‌ها را و نیز تاکتیک به ظاهر همراهی اولیه با اعتراض و اعتصاب و سازش و بند و بست نهانی با کارفرما و مدیریت و سرمایه دار را افشا کنند. کارگران تنها به تشکلی اعتماد می‌کنند که خودشان به نیروی خودشان آن را ایجاد کرده باشند.

او" اوکراین را کاملا به مدار قدرت و نفوذ خود بکشاند و قدرت نظامی ناتو را به پشت دروازه‌های روسیه برسانند. با این اوصاف رقابتی سخت میان طرفین نزاع در جریان است.

این احتمال بیشتر است که در توازن قوای کنونی، طرفین درگیر به نوعی توافق کنند و مانع از حادث شدن درگیری‌ها و حتا تجزیه اوکراین گردند. چون در بلوک امپریالیستی آمریکا و اروپا وخیمتر شدن اوضاع، لاقبل به نفع اروپا نیست. به نظر نمی‌رسد که روسیه هم در مقطع کنونی منافعش در بحرانی‌تر کردن اوضاع باشد. عجلالتا کریمه را بلعیده است. تجزیه شرق اوکراین فعلا به نفع روسیه نیست. چرا که علاوه بر از دست دادن بخش وسیعی از بازار اوکراین، ناتو را به پشت مرزهای خود می‌کشاند. بلکه نفعش در این است که عجلالتا امتیازات بیشتری برای روس‌های ساکن اوکراین بگیرد و نفوذ اقتصادی و سیاسی خود را در محدوده قبل از بحران کنونی مجددا به دست آورد. این همه اما بدان معنا نیست که تضاد درونی قدرت‌های امپریالیست تخفیف خواهد یافت. این تضاد به‌ویژه میان روسیه و قدرت‌های غربی، ولو با یک توافق لحظه‌ای، به دلالتی که پیش از این آمد، تشدید خواهد شد.

اوضاع اوکراین در هر جهت که سیر کند، آن‌چه نصیب توده‌های کارگر در شرق و غرب می‌شود، همان ادامه استثمار، تشدید فقر و بیکاری است. چرا که هم اکنون اوکراین به آستانه ورشکستگی رسیده است. حتا قادر به پرداخت بدهی‌های خود نیست. اروپا و آمریکا نیز که ادعای بهبود اوضاع در اوکراین را داشتند، نه تنها تاکنون حاضر به کمک قابل ملاحظه‌ای نشده‌اند، بلکه اگر قرار باشد کمکی هم بکنند، به بورژوازی اوکراین است و ما به ازاء آن سیاست‌های ریاضتی و ام‌هاست. در سوی دیگر از جانب روسیه نیز چیزی عاید توده‌های کارگر و زحمتکش نخواهد شد. رویدادهای سیاسی چند ماه اخیر اوکراین باید به توده‌های کارگر اوکراینی این درس را داده باشد که هیچ نیرویی جز خود طبقه کارگر نجات بخش او نیست. در برابر رقابت‌های امپریالیستی و متحدین طبقاتی آن‌ها در داخل اوکراین، یک راه در مقابل طبقه کارگر قرار دارد و آن انقلاب اجتماعی است.



**کار، نان، آزادی، حکومت شورائی**



## هیاهوی بسیار بر سر هیچ

گفته می‌شود قرار است ۱۰ درصد از درآمد هدفمندی یارانه‌ها و یک درصد از ارزش افزوده کالاها به اجرای این پروژه اختصاص یابد.

بنا به آمار مسئولان سازمان بیمه سلامت، ۲۲ درصد شهرنشینان که اکثراً حاشیه‌نشین، کم‌درآمد یا بیکار هستند و ۴ درصد روستاییان، بیمه نیستند. در سال گذشته اعلام شده بود که "دولت ۲۱۰۰ میلیارد تومان برای بیمه ۱۲ تا ۱۳ میلیون نفر فاقد پوشش بیمه‌ای بودجه در نظر گرفته بود اما در عمل این امر محقق نشد." امسال اعلام شد که این رقم به ۸۰۰ میلیارد تومان، یعنی ۳۸ درصد رقم قبلی کاهش یافته است. اما دولت از عدم تحقق این بودجه، کمترین دغدغه‌ای به خود راه نداده است و اکنون قرار است با ۳۸ درصد رقم قبلی، حدود ۶ میلیون نفر، یعنی تقریباً نیمی از افراد فاقد دفترچه، را بیمه کند. به رغم آن، محسن بندپی، رئیس سازمان بیمه سلامت ایرانیان مدعی است که "برخی عنوان می‌کنند ۲۲ درصد جمعیت شهری فاقد بیمه‌اند و برخی دیگر آمار شش تا هشت درصدی را اعلام می‌کنند. به هر حال محدودیت مالی در این خصوص وجود ندارد و اگر جمعیت افراد فاقد بیمه بیش از این تعداد بود، می‌توانیم آن‌ها را نیز بیمه کنیم."

"برنامه‌ریزی" دولت برای اجرای طرح، نحوه اختصاص بودجه و اعلام آمار مغشوش، از هم اکنون نشان می‌دهند که "بیمه همه ایرانیان"، وعده‌ایست توخالی که تنها حاصل آن، اتلاف وقت مردم، چهره‌سازی برای رژیم در سطح بین‌المللی و تولید مقادیر زیادی کاغذ باطله تحت عنوان دفترچه "بیمه سلامت" خواهد بود. گذشته از دلایل فوق، وعده "بیمه سلامت تمام ایرانیان" در حالی داده می‌شود که وضعیت کنونی در عرصه بهداشت و درمان، فاجعه‌بار است و دفترچه‌های بیمه کنونی نیز در بسیاری از موارد، کاغذپاره‌هایی بیش نیستند.

وزیر بهداشت دولت روحانی، حسن قاضی‌زاده هاشمی معترف است که "در حوزه بهداشت و درمان باید ۱۳ هزار میلیارد تومان اعتبار اختصاص می‌یافت تا با این رقم مانند سال گذشته ارائه خدمات دهیم که با توجه به نبود بودجه بعید می‌دانم حتی ۵۰ درصد آن هم محقق شود." وی در مصاحبه دیگری می‌گوید: "از حدود ۴۱۷ هزار پرسنل در مراکز درمان دولتی، دولت تنها قادر به تأمین حقوق ۲۲۰ هزار نفر از آنان است که بیش از ۱۰ سال سابقه خدمت دارند. حقوق پرسنل باقی مانده از بودجه توسعه بیمارستان‌ها، به‌نیه‌سازی تجهیزات پزشکی تأمین می‌شود." از بودجه بیمارستان‌هایی که به گفته سجاد رضوی، "مدیر کل نظارت و اعتباربخشی امور درمان وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی"، ۶۰ درصد آنان عمر استاندارد خود را گذرانده‌اند و به گفته‌ی علی جعفریان، "رئیس دانشگاه علوم پزشکی تهران"، وسایل‌شان مستهلک شده است. همچنین بنا بر آمارهای جهانی، ایران به لحاظ

نسبت تخت به بیمار رتبه صد و بیست و ششم را در میان کشورهای جهانی داراست.

در حالی که بنا به برخی آمارها، مردم تا ۷۰ درصد هزینه‌های درمان را از جیب خود می‌پردازند، به گفته‌ی وزیر بهداشت در یک جلسه غیر علنی مجلس، سهم مردم از هزینه‌های درمان تا ۹۰ درصد است. که این رقم با آخرین آمار بانک جهانی در سال ۲۰۱۲ که رقم ۹۶/۶ درصد است، تطابق بیشتری دارد. در نتیجه، سالانه صدها هزار نفر بر اثر پرداخت هزینه‌های درمان به زیر خط فقر می‌روند، که ۶۶ درصد از آنان در پنج دهک پایین جامعه قرار دارند.

وزیر بهداشت، از کمبود ۱۶۰ هزار نیرو در وزارت بهداشت نام می‌برد که بخش عمده آن مربوط به کمبود پرستار است. پرستاران بارها در اعتراض به ساعات طولانی کار، اضافه کاری اجباری و ناکافی بودن حقوق و مزایا اعتراض و تجمع کرده‌اند، اما دولت بودجه‌ای برای استخدام پرستاران بیشتر اختصاص نمی‌دهد.

از مشکلات دیگر عرصه‌ی بهداشت و درمان کشور، کمبود پزشک به ویژه در روستاها و مناطق محروم، کمبود دارو، رواج "زیرمیزی" یا همان رشوه، است.

نارضایتی مردم از وضعیت بهداشت و درمان کشور به حدی رسیده است که سرانجام "خان هم فهمیده است". خامنه‌ای پس از سال‌ها شرایط فاجعه‌بار سلامت و رانده شدن بخش عظیمی از مردم به زیر خط فقر، به یکبار به یاد سلامت مردم و بند یک اصل ۱۱۰ قانون اساسی افتاده و "سیاست‌های کلی سلامت را ابلاغ" کرده است. اما از همان بند اول می‌توان نتایج این "سیاست‌ها" را دریافت. در بند اول آمده است: "ارائه خدمات آموزشی، پژوهشی، بهداشتی، درمانی و توان‌بخشی سلامت مبتنی بر اصول و ارزش‌های انسانی - اسلامی و نهادهای سازنده آن در جامعه."

همان "اصول و ارزش‌های انسانی - اسلامی" که در تمام زمینه‌ها، موجب گسترش فقر، بیکاری، اعتیاد، فحشا، رشوه‌خواری و فساد، تخریب و آلودگی محیط زیست، و ده‌ها معضل دیگر اقتصادی، اجتماعی و سیاسی دیگر در جامعه شده است. همان "اصول و ارزش‌های انسانی - اسلامی" که سلامت جسم و روان اکثریت عظیم مردم را به مخاطره انداخته است. مقامات دولتی اعلام کرده‌اند تعرفه‌های درمانی برای سال ۹۳ افزایش خواهند یافت. به گزارش

شرق، وزارت بهداشت، وزارت کار و رفاه اجتماعی و سازمان نظام پزشکی به دنبال افزایش ۵۰ تا ۶۰ درصدی تعرفه‌های درمانی و هر چه نزدیک کردن تعرفه‌های بخش دولتی به بخش خصوصی به نفع بیمارستان‌های دولتی، سازمان‌های بیمه‌گر و پزشکان هستند. مقامات دولتی به دروغ وعده می‌دهند که هزینه افزایش تعرفه‌های درمانی را دولت و بیمه‌ها خواهند پرداخت، اما واقعیت این است که بدون این افزایش هم، اولاً هم اکنون اکثر هزینه‌های درمانی را خود مردم مستقیماً از جیب خود می‌پردازند و ثانیاً، با توجه به تأمین بخشی از کسری بودجه بهداشتی دولت از محل "هدفمندی یارانه‌ها" یا همان افزایش قیمت‌ها و نیز افزایش حق بیمه‌ها همراه با افزایش اسمی حقوق و دستمزد، باز هم این مردم هستند که هزینه اصلی افزایش تعرفه‌های درمانی را این بار به طور غیر مستقیم می‌پردازند.

یکی از پارامترهای سنجش توسعه انسانی هر کشوری، سلامت جمعیت آن کشور است. در سلامت مردم یک کشور، عوامل متعددی از جمله سهم سلامت از تولید ناخالص ملی، پیشگیری، آموزش، سوءتغذیه، میزان شیوع امراض مسری و عفونی، میزان مرگ و میر جمعیت، میزان مرگ و میر مادران و نوزادان، دسترسی به آب آشامیدنی سالم و سرویس‌های بهداشتی، دسترسی به امکانات پزشکی و درمانی و بیمه‌های همگانی نقش دارند.

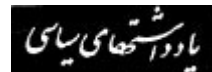
طبق تمام استانداردهای بین‌المللی، دسترسی به بهداشت و بیمه همگانی از حقوق اولیه مردم است. اما جمهوری اسلامی هر سال در بودجه‌های سالانه دولتی، با افزایش گاه تا ۵۰ درصدی بودجه نهادهای نظامی، امنیتی و مذهبی، و افزایش ناچیز بودجه‌های خدماتی و رفاهی، بی‌اعتنایی خود را به حقوق اولیه مردم به اثبات رسانده است. در تمامی سال‌ها، وعده‌ها فراوان بوده‌اند و تحقق آن‌ها بسیار اندک.

با ادامه این روند و با توجه به گسترش و تعمیق فقر، که یکی از نتایج آن شیوع سوء تغذیه هر چه بیشتر در میان کارگران و زحمتکشان و خانواده‌های آنان است، یک فاجعه گسترده و فراگیر در انتظار مردم ایران است.

تنها راه جلوگیری از این فاجعه انسانی، براندازی جمهوری اسلامی و برقراری حکومت شورایی است تا کارگران و زحمتکشان بتوانند بر اساس نیازهای خود از جمله سلامت خود و خانواده‌هایشان بودجه سالانه کشور را تنظیم کنند و به اجرا درآورند.



هوادران - سازمان فدائیان - اقلیت



## معنای واقعی حکومت اسلامی

در بهر وی یک پاشنه چرخیده است. به کجا باید نگاه کرد تا تفاوتی بین اسلام ولایت‌فقیه و اسلام طالبانی دید. اساساً ماهیت حکومت دینی همان است که ما امروز شاهد آن هستیم.

کارگران ایران حتا اجازه ایجاد تشکل مستقل کارگری ندارند و در دوره ریاست‌جمهوری همین خاتمی بود که سندیکای شرکت واحد با حمایت هزاران کارگر تشکیل شد و در همان حکومت نیز به آن‌ها حمله شد. زبان کارگران را بریدند و به زندان‌شان انداختند. تنها جرم‌شان نیز این بود که سندیکای‌شان وابسته به حکومت نبود. هم اکنون تعدادی از کارگران تنها به دلیل آن‌که می‌خواستند صدای دیگر کارگران باشند در شرایط وخیمی در زندان بسر می‌برند که شاهرخ زمانی یکی از آن‌هاست.

زنان در ایران از حق انتخاب پوشش محروم هستند، و به غیر از یکی دو کشور دیگر اسلامی که زنان با محدودیت‌هایی از نظر انتخاب پوشش روبرو هستند، در هیچ کشوری این ممنوعیت به مانند ایران وجود ندارد. این ممنوعیت را خمینی بر اساس حکم اسلامی از همان آغاز می‌خواست به زنان تحمیل کند که با مبارزه و تظاهرات زنان عقب نشست تا این که بعد از سال ۶۰ همراه با تهاجم همه جانبه رژیم به نیروهای سیاسی مخالف، و بویژه با تصویب قانون مجازات اسلامی در سال ۶۳ که برای عدم رعایت حجاب اجباری در بیرون از خانه ۷۲ ضربه شلاق تعیین شده بود، حجاب در ایران اجباری شد.

اگر نابرابری و شکاف طبقاتی در ایران به حد بی‌سابقه‌ای افزایش یافته، اگر نابرابری حقوقی در ارتباط با زنان، اقلیت‌های ملی و مذهبی تا این حد گسترده است، همه‌ی این‌ها محصول حکومت دینی و ریشه در آن دارند. حکومتی که وظیفه دارد تا قوانین و فرامین اسلامی را به اجرا درآورد و در همین قوانین اسلامی‌ست که تمامی این نابرابری‌ها گنجانده شده است.

در اسلام است که انسان باید "تسلیم" خواست و اراده‌ی خدا باشد، خدایی که خود آفریده است. اما در یک حکومت اسلامی، طبقه حاکم به نام خدا بر انسان حکومت می‌کند و از او "تسلیم" در برابر حکومت که نماینده‌ی خدا بر روی زمین است را طلب می‌کند. "ولی‌فقیه" در این حکومت جانشین پیامبر و امامان "معصوم" است و باید از او پیروی کرد. هرگونه خروج از "ولی‌فقیه" به معنای زیرپا گذاشتن اسلام، مخل میانی اسلام تلقی شده و باید با شمشیر "علی‌گونه" سرکوب شود. همان‌گونه که در تمامی اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی بر آن تاکید شده است.

رفسنجانی که در مصاحبه نوری با روزنامه اعتماد، اصولی از قانون اساسی را در مورد حقوق شهروندی برای مخاطبان مرور می‌کند، دقیقاً در همین پارادوکس گرفتار می‌شود. برای مثال او از اصول ۲۴، ۲۶ و ۲۷ قانون اساسی می‌گوید، اصولی که بر اساس آن تشکیل احزاب، راهپیمایی و مطبوعات آزادند اما همه‌ی این اصول مشروط به آن شده‌اند که نباید مخل میانی اسلام باشند و این همان کلمه رمزی‌ست که

ماهیت حکومت دینی را نشان می‌دهد. اگر بخواهید این اصول را به زبان واقعی ترجمه کنیم معنای آن‌ها این است که همه در حمایت از ولایت فقیه و نظام اسلامی آزادند. با این کلمه‌ی رمز است که هر جمعی علیه حکومت سرکوب می‌شود، به کارگران حتا در روز اول ماه مه اجازه برگزاری تظاهرات برای اعلام خواست‌های صنفی‌شان را نمی‌دهند. هرگونه تجمع زنان را با سرکوب جواب می‌دهند، هیچ مطبوعاتی که خودی نباشد اجازه انتشار نمی‌یابد و همه باید خطوط قرمز را رعایت کنند حتا اگر خودی (مانند اصلاح‌طلبان) باشند. هیچ حزب مخالفی اجازه فعالیت نمی‌یابد و حتا احزابی چون "سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی" که در کشتارهای دهه‌ی ۶۰ نقش بی‌چون‌وچرایی داشته و یکی از تشکل‌هایی بود که در حفظ حکومت در آن سال‌ها نقش بسیاری ایفا کرد، به دلیل داشتن زاویه با "ولی‌فقیه" ممنوع می‌گردند.

در این جا هم فرق نمی‌کند که خمینی ولی‌فقیه باشد یا خامنه‌ای. در هر دو حالت نتیجه یکی‌ست و این ادعا که خمینی طرفدار آزادی بود، دروغی بی‌شماره است. بی‌شک حکومت ده‌ساله‌ی خمینی خونین‌ترین دهه و تاریک‌ترین دهه در تاریخ معاصر ایران است. این خمینی بود که می‌گفت جمهوری اسلامی نه یک کلمه کمتر و نه یک کلمه بیشتر. او به‌خوبی آگاه بود که اسلامی بودن حکومت چه اهمیتی برای او و امثال او دارد.

برای نمونه رفسنجانی در مصاحبه‌ی خود اصل ۳۸ قانون اساسی را مثال می‌آورد که در آن هر گونه شکنجه برای گرفتن اقرار و یا کسب اطلاع ممنوع است. اما چه کسی است که نداند در همان زمان خمینی در زندان‌های ایران چه بر سر مخالفان سیاسی آمد و چه بسیار زندانیانی که در زیر شکنجه حتا جان خود را از دست دادند. و همه‌ی این شکنجه‌ها با هدف گرفتن اعتراف و کسب اطلاع صورت گرفت. چرا که حکومت اسلامی و حفظ اسلام بالاترین وظیفه برای "مومنان" یعنی همان دستگاه سرکوب حکومت اسلامی است. همان‌گونه که جنتی دبیر شورای نگهبان نیز بر آن تاکید کرد و گفت: "خدمتگزاران خدا حتا اگر در اقلیت باشند، وظیفه دارند نظام جمهوری اسلامی را حفظ کنند" و آیا غیر از این است که تنها راه برای حفظ حکومت برای اقلیت، سرکوب اکثریت می‌باشد. اکثریتی که به قول مصباح بزدی دیگر تئوریسین "ولایت فقیه" که می‌گوید: "اکثریت مردم تمایلات نفسانی دارند و رفتارهایی را انجام می‌دهند که مورد پسند شرع نیست".

آیا می‌توان کشتار هزاران زندانی سیاسی در تابستان ۶۷ را از حافله تاریخ پاک کرد؟ کشتاری که با فتوای خمینی صورت گرفت و عناصری همچون رفسنجانی از حامیان و پیش‌برندگان آن بودند. هزاران زندانی سیاسی که در بند رژیم بودند، در طول کمتر از دو ماه تنها به دلیل عقایدشان به مرگ محکوم شدند، در دادگاه‌هایی دو دقیقه‌ای، در دادگاه‌هایی که حتا به متهمان گفته نشد این‌جا دادگاه است، به آن‌ها اجازه دفاع از خود داده نشد، حتا حکم اعدام‌شان را هرگز ندیدند تا به آن اعتراضی کنند و تنها لحظه‌ای که طناب دار به‌گردن‌شان آویخته شد، از بدار آویخته شدن خود آگاه گردیدند. آن وقت رفسنجانی این شیب و ریاکار بزرگی که حکومت اسلامی به آن بسیار مدیون است از اصل ۳۵

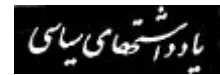
قانون اساسی صحبت می‌کند که هر متهمی باید وکیل داشته باشد. کدام اعدامی تابستان ۶۷ از حق داشتن وکیل برخوردار شد؟ یا اساساً کدام زندانی سیاسی در سال‌های ۶۰ بود که وکیل داشت و نه فقط در تابستان ۶۷؟! در دادگاه‌های صحرایی خلخالی کدام زندانی کورد و ترکمن امکان دفاع از خود و یا حق انتخاب وکیل یافتند؟! در کجا توماج، مختوم، واحدی، جرجانی رهبران خلق ترکمن و هزاران زندانی سیاسی دیگر محاکمه شدند آن‌هم در حضور وکیل؟! مگر این جنایت‌ها در همان دوران خمینی "عزیز"‌تان اتفاق نیافتاده است و یا مگر چشمان‌تان کور و زبان‌تان بریده شده بود؟!

کشتار تابستان ۶۷، کشتار هزاران زندانی سیاسی، کشتار و سرکوب ملت‌های تحت ستم، سرکوب زنان، سرکوب دانشجویان و از همه مهمتر سرکوب کارگران بویژه در ایران و بعد از فضاپی که در اثر قیام توده‌ها در بهمن ۵۷ بوجود آمده بود، میسر نبود مگر آن‌که یک حکومت اسلامی با تمام ویژگی‌هایی که در مذهب اسلام بر آن تاکید شده است، بر سر کار آید.

مذهبی که خود برخاسته از استبداد شرقی و خدای یهود بود و نه تنها تمامی ویژگی‌های استبدادی آن‌ها را با خود حمل می‌کرد که به دلیل شرایطی که بر بستر آن ظهور کرده بود از جمله مساله متحذ کردن اعراب بدوی، حتا بیش از آن‌ها این ویژگی‌ها را در خود بازتاب داد. خدای "جبار" اسلام، در دستان خمینی و خامنه‌ای به عنوان "ولی‌فقیه" و جانشینان پیامبر و امامان "معصوم" همان نتیجه‌ای را داد که از آن متصور بود.

حکومت اسلامی ایران پاسدار نظامی‌ست که نه تنها در عرصه‌ی سیاست که حتا در عرصه‌ی اقتصادی نیز خشن‌ترین روابط را حاکم کرده است. در سایه‌ی این حکومت است که امروز طبقه‌ی کارگر ایران و دیگر زحمتکشان جامعه با محروم شدن از تمامی حقوق خود، همچون حق تشکل و اعتراض، در چنین فقری غوطه‌ور شده و فاصله طبقاتی در کشور به بیشترین سطح خود در تاریخ معاصر ایران رسیده است. در این میان وظیفه‌ی باوه‌گویی هم‌چون خاتمی و رفسنجانی آن روی دیگر سکه مذهب و حکومت دینی است که وظیفه‌اش تطهیر نظام، درخواست صبر برای کسانی که در کام فقر و مرگ و سیاه‌روزی فرو رفته‌اند و دادن وعده‌ی بهشت فردا به آن‌هاست.

هیچ حکومت دینی نمی‌تواند با خود آزادی و برابری را به‌همراه بیاورد چرا که حکومت دینی در اساس با آزادی و برابری در تضاد است و این را تمامی تاریخ بشریت می‌گوید. به همین دلیل است که یکی از وظایف مهم حکومت شورایی، حکومت کارگران و زحمتکشان، حکومتی که آزادی و برابری را به ارمغان خواهد آورد، نه تنها قطع دست دین از دولت و تمامی منابع دولتی که لغو هرگونه مذهب رسمی و امتیازات آن می‌باشد. در یک حکومت شورایی باید همه آزاد باشند تا هر دینی را که می‌خواهند انتخاب کنند و یا آن که هیچ دینی نداشته باشند. با از بین بردن تمامی امتیازات دینی است که راه برای دخالت هرگونه مذهبی در حکومت برای همیشه بسته خواهد شد.



## هم افزایش قیمت و هم حذف یارانه‌ی نقدی

روز ۱۹ فروردین، محمدباقر نوبخت معاون برنامه‌ریزی و نظارت راهبردی روحانی در جلسه علنی مجلس اسلامی گزارشی از عملکرد دولت در اجرای بودجه ۹۲ و سیاست‌های اتخاذ شده برای اجرای قانون بودجه ۹۳ ارائه داد.

وی در بیان عملکرد دولت در اجرای بودجه ۹۲ با پیروی از روحانی و با بهره‌گیری از روش و تاکتیک‌های احمدی‌نژاد در ارائه آمارهای دروغین، آمارهایی از موفقیت دولت در زمینه مهار تورم و جلوگیری از کسری بودجه ارائه داد که با تمام داده‌های اقتصادی تائید و سخنان پیشین مقامات دولت روحانی از جمله وزرای اقتصادی، صنعت و معاون پارلمانی وی کاملاً در تضاد قرار داشت.

اما بخش دیگر سخنان وی که به سیاست‌های دولت در ارتباط با اجرای بودجه ۹۳ ربط داشت، از این هم جالب‌تر بود. در واقع در بوق کردن موفقیت‌های نداشتی دولت در سال گذشته، زمینه‌سازی برای توجیه سیاست‌های دولت در اجرای بودجه ۹۳ و بویژه مساله یارانه‌های نقدی بود. او سعی کرد با تلقین این که دولت به تمام وعده‌هایی که در سال گذشته داده بود، عمل کرده است؛ این را به مخاطبان بقبولاند که دولت روی حرف‌هایش می‌ایستد و اگر مردم از دریافت یارانه‌ی نقدی خودداری کنند، دولت قول می‌دهد تا با آن پول وضعیت درمان، بهداشت و بیکاری را بهبود بخشد!!! این موضوع جوهر سخنرانی نوبخت در مجلس بود.

اما آیا دولت در طول این مدت برآستی به وعده‌های خود عمل کرده است؟! برای نمونه آیا دولت در مورد بهبود وضعیت اقتصادی با مردم صادق بوده است؟! آیا دولت فراموش کرده که به مردم وعده بهبود وضعیت معیشتی‌شان در ۱۰۰ روز را داده بود و حال می‌گوییم ۱۰۰ روز پیشکش، ۲۵۰ روز چطور، آیا کافی‌ست؟! اصلاً این هم پیشکش، آیا دولت توانسته در این مدت مانع بدتر شدن وضعیت معیشتی توده‌های کار و زحمت شود؟! جواب به تمام این سوالات منفی است. این را لازم نیست کسی به مردم بگوید. کارگران و زحمتکشان این را به طور عینی و در زندگی واقعی‌شان، آنجا که روز به روز فقیرتر و از تامین نیازهای زندگی خود و کودکان‌شان درمانده‌تر می‌شوند، به‌خوبی می‌فهمند و هیچ شعار و دروغی نمی‌تواند این واقعیت را تغییر دهد و فراموش نباید کرد که دولت خود عامل مهمی در شکل‌گیری این وضعیت است.

افزایش بهای بسیاری از کالاها و خدمات که دولت خود ارائه‌کننده آن‌هاست، یک نمونه‌ی آن است. افزایش بهای کالاها، تنها به افزایش بهای حامل‌های انرژی محدود نبوده و نیست، بسیاری از دیگر کالاها و خدمات نیز مشمول

افزایش قیمت شده‌اند و این همه در حالی‌ست که دولت، دولتی که مدعی رعایت قانون است، آنجا که به افزایش دستمزد کارگران برمی‌گردد، همان قانون را به بهانه‌ای که دیگر برای کارگران تکراری شده و حتا صدای اقتصاددانان حامی حکومت را نیز درآورده است، زیر می‌گیرد.

در حالی که قانون کار به صراحت بر تعیین دستمزد براساس میزان تورم و هزینه‌ی یک خانوار کارگری تاکید می‌کند، شورای عالی کار که از وزرای دولت، نمایندگان کارفرمایان و عوامل دست‌پرورده‌ی رژیم به عنوان نمایندگان قلابی کارگران، تشکیل شده است، بدون در نظر گرفتن هزینه یک خانوار کارگری که باز براساس آمارهای حکومتی از یک میلیون و هفتصد هزار تومان تا دو میلیون و چهارصد هزار تومان است و بدون کمترین شکی می‌توان گفت که در سال جاری از این حد هم فراتر خواهدرفت، حتا حاضر به پذیرش همان میزان تورم رسمی ۳۵ درصدی برای افزایش دستمزد کارگران نشده و دستمزد کارگران را آن‌هم تنها به دلیل ترس از شورش‌های کارگری ۲۵ درصد افزایش دادند، یعنی ۱۰ درصد کمتر از تورم رسمی و ۳۵ درصد کمتر از تورم واقعی.

به این ترتیب دولت نه تنها در افزایش دستمزد کارگران، فکری برای پُر کردن شکاف دستمزدها با نیازهای یک خانوار کارگری نکرد که حتا آن‌ها را به زندگی فقیرانه‌تری که ناشی از افزایش شکاف بین افزایش دستمزدها و نرخ تورم است، محکوم کرد. به بیان دیگر اگرچه دستمزد اسمی کارگران افزایش یافت، اما دستمزد واقعی کارگران که با قدرت خرید آن‌ها مشخص می‌گردد کاهش یافته و در نتیجه کارگران فقیرتر شدند.

این همان دولت "تدبیر و امید" است که در تنظیم بودجه‌ی سال ۹۳، بودجه‌ی ارگان‌های سرکوب و نظامی و دستگاه‌های مفت‌خور دولتی از جمله شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت، مجلس، نهادهای مذهبی و غیره را به شکلی سرسام‌آور افزایش داد و بسیار دست‌ودلباز شده بود. آن وقت در کمال وقاحت معاون روحانی در مجلس بانگ برمی‌آورد که "برای تامین یارانه‌های نقدی ۱۱ هزار میلیارد کم داریم که بهترین راه آن صرف نظر کردن مردم از یارانه‌های نقدی است". مگر همین روحانی وعده نداده بود که پرداخت یارانه‌های نقدی ادامه می‌یابد؟! پس چه شده است که امروز از مردم می‌خواهند تا انصراف دهند و اگر انصراف ندهند، از سوی مقامات دولتی و نیز در "سامانه اعلام نیاز به یارانه‌ی نقدی" تهدید می‌شوند که به حساب‌های بانکی و اطلاعاتی که داده شده رسیدگی شده و کسانی که اطلاعات نادرست دادند تا سه برابر جریمه خواهند شد؟! از مردم می‌خواهند برای کسری ۱۱ هزار میلیاردی از دریافت یارانه‌ی نقدی انصراف دهند، آن وقت تنها در یک قلم، ۵ هزار میلیارد دلار یعنی معادل ۱۵ هزار میلیارد تومان به هزینه‌های نظامی در بودجه سال ۹۳ از سوی مجلس اضافه می‌شود!! پس چرا این پول‌ها را که باز حاصل زحمات همین کارگران و زحمتکشان است که به اشکال گوناگون از جمله پول نفت، سرمایه‌ی ملی و یا مالیات به دست دولت می‌رسد، برای بیکاری و بهداشت و درمان خرج نمی‌کنند؟! پس چرا این پول‌های هنگفت را که

به جیب ارگان‌های فاسد، مفت‌خور و دزدی چون شورای نگهبان، مجلس، مجمع تشخیص مصلحت و ده‌ها و صدها نهاد مذهبی و نظامی می‌ریزند، برای حل مشکل بهداشت و درمان و بیکاری و به‌کار نمی‌گیرند؟! آیا واقعا مشکل بیکاری و بهداشت و درمان با این پول حل می‌شود؟! با ده برابر این پول هم هرگز فکری برای بهتر شدن وضع نشده است و این را تمام طول عمر حکومت اسلامی گواهی می‌دهد. هر چقدر دولت اسلامی پول داشت باز هم از این پول ریالی نصیب کارگران و زحمتکشان نشد.

مضحک‌تر آن‌که نوبخت می‌گوید "برای جبران این کسری دولت دو راه دارد. یکی افزایش بهای حامل‌های انرژی و دیگری انصراف مردم. دولت مخالف افزایش بهای حامل‌های انرژی است و برای همین راه سخت‌تر که انصراف مردم است انتخاب کرده است!!" اما همه می‌دانند که در بودجه سال ۹۳ دولت قرار است هم حجم یارانه‌های نقدی را به بهانه‌ی این که تنها به افراد نیازمند باید داده شود، کم کند و هم قرار است بهای نان، آب و حامل‌های انرژی افزایش یابد، همان‌گونه که تاکنون برخی از آن‌ها افزایش یافته و بقیه نیز در طی روزها و یا هفته‌های آینده افزایش خواهند یافت و تازه قرار است در طول سال مردم شاهد افزایش مجدد آن‌ها نیز باشند. چرا که تا این‌جای کار افزایش بهای آب، برق و گاز به بهانه‌ی اجرای بودجه سال گذشته صورت گرفته است!! و تازه بگذریم از آن‌که صحبت از افزایش بهای نان که غذای اصلی کارگران و زحمتکشان است نیز می‌باشد!! در واقع تمام مشکل دولت این است که بخشی از درآمد حاصل از حذف یارانه‌ها را به جای این‌که به مردم بدهد تحت پوشش یارانه به بخش صنعت، به سرمایه‌داران داده شود. حتا یارانه بخش سلامت نیز در صورتی که داده شود بیش از هر چیز نصیب صاحبان بیمارستان‌ها هم‌چون حسن قاضی‌زاده هاشمی وزیر بهداشت که از جمله مالکان بیمارستان و مراکز فوق تخصصی چشمپزشکی نور در تهران است، خواهد شد.

دولت "تدبیر و امید"، دولت سرمایه‌داران، دولت دروغ‌گویان و شارلاتان‌هاست، همان‌طور که دولت احمدی‌نژاد، خاتمی، رفسنجانی و موسوی بودند. دولت "تدبیر و امید"، دولت "امید" به بقای حکومت برای سرمایه‌داران و "تدبیر" برای کلاه گذاشتن بر سر مردم با ایجاد تفرقه و توهم است. تا اینجای کار و از نتایج سیاست‌های دولت حاکم در طول این مدت روشن شده است که بر سر کار آمدن دولت روحانی تنها نتیجه‌ی شکست دولت احمدی‌نژاد در مهار بحران‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بوده است و این دولت وظیفه و رسالتی جز این‌که بقای جمهوری اسلامی را چند صباحی تداوم ببخشد، ندارد.

**رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت**

## یادداشت‌های سیاسی

### معنای واقعی حکومت اسلامی

محمد خاتمی و اکبر هاشمی رفسنجانی یکی در دیدار با "جمعی از مسئولان حکومتی در استان یزد" و دیگری در گفتگوی نرورزی با روزنامه "اعتماد" بار دیگر از حکومت اسلامی به عنوان حکومتی "مردمی که پیامش آزادی، عدالت و پیشرفت" برای مردم بوده و هست، تعریف و تمجید کردند. سخنانی که حسن روحانی نیز در روزهای اخیر و به شکلی دیگر تکرار کرد و از جمله در دیدار با مدیران مناطق آزاد کشور به عنوان رئیس‌جمهور حکومت اسلامی گفت: "با هر جناح و گروهی که در جهت منافع مردم حرکت کند، تعامل خواهیم کرد و در مقابل کسانی که منافع حزبی و شخصی خود را به منافع ملی ترجیح دهند، خواهیم ایستاد".

اما ببینیم آن‌ها چه می‌گویند. خاتمی می‌گوید: "اسلام انقلاب، اسلام طالبانی که در سوریه در عراق در جاهای دیگر دارد کشتار می‌کند و با دید متحجر خودش می‌خواهد بر عالم و آدم حاکم بشود نیست بلکه اسلامی است که برای انسان‌ها از هر فرقه از هر گروه از هر گرایشی قائل به

حرمت است. وقتی می‌گوییم جمهوری اسلامی یعنی حکومت، حکومت جمهور است که قدرت در آن متعلق به مردم است". اما سوال این است که آیا در طول ۳۵ سال عمر جمهوری اسلامی، مردم اساساً نقشی در ساختار حکومتی داشته‌اند؟ آیا تفاوتی بین حکومت اسلامی در ایران و اسلام طالبانی وجود دارد؟ بی‌شک پاسخ به هر دو سوال بالا منفی می‌باشد.

لازم هم نیست برای این پاسخ دلایل علمی آورد. تنها نگاهی به عملکرد ۳۵ ساله‌ی حکومت اسلامی در ایران به ما ثابت می‌کند که در این حکومت نه مردم نقشی در ساختار قدرت دارند و نه این‌که بین حکومت اسلامی ایران و اسلام طالبانی تفاوتی وجود دارد.

از کشتار هزاران دگراندیش و مخالفان سیاسی، تا سرکوب و کشتار کارگران و ملت‌های تحت ستم در کردستان، ترکمن‌صحرا و خوزستان در دهه‌ی اول این حکومت گرفته تا هم اکنون که هرگونه صدای مخالفی سرکوب می‌شود، همواره در صفحه ۱۰

برای ارتباط با **سازمان فدائیان (اقلیت)** نامه‌های خود را به یکی از آدرس‌های زیر ارسال نمایید.

آلمان:

K. A. R  
Postfach 160531  
60068 Frankfurt  
Germany

دانمارک:

I. S. F  
P. B. 398  
1500 Copenhagen V  
Denmark

سوئیس:

Sepehri  
Postfach 410  
4410 Liestal  
Switzerland

هلند:

Postbus 23135  
1100 DP  
Amsterdam Z.O  
Holland

کانادا:

K.Z  
P.O.BOX 2488  
Vancouver B.C  
Canada V6B 3W7

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال کنید.  
شماره حساب:

Gironummer 2492097

نام صاحب حساب: Stichting ICDR

IBAN:

NL08INGB0002492097

BIC: INGBNL2A

Amsterdam, Holland

نشانی ما بر روی اینترنت:

<http://www.fadaian-minority.org>

<http://50.118.106.17/>

پست الکترونیک E-Mail:

[info@fadaian-minority.org](mailto:info@fadaian-minority.org)

شماره پیامگیر **سازمان فدائیان (اقلیت)**:

در اروپا

0031(0)618622401

ای میل تماس با نشریه کار:

[kar@fadaian-minority.org](mailto:kar@fadaian-minority.org)

**KAR** Organization

Of Fedaian (Aghaliyat)

No 667 April 2014



[shora.tv@gmail.com](mailto:shora.tv@gmail.com)

تلویزیون دکرسی شورائی

فریاد رسای کارگران و تمامی انسان‌های زحمتکش، شریف و ستم دیده‌ای است که برای آزادی و سوسیالیسم پیکار می‌کنند

### برنامه‌های تلویزیون دکرسی شورائی را ببینید

برنامه‌های تلویزیون دکرسی شورائی از طریق کانال تلویزیونی اندیشه و به مدت ۴ ساعت در هفته پخش می‌شود که دو ساعت آن زنده و دو ساعت دیگر تکرار برنامه‌ها می‌باشد.

#### ساعات پخش برنامه‌های تلویزیون دکرسی شورائی بدین‌قرار است:

برنامه‌های تلویزیون دکرسی شورائی دوشنبه هر هفته:

ساعت ۳۰ : ۲۲ به وقت ایران

۲۰ به وقت اروپای مرکزی

۱۱ به وقت لس‌آنجلس

و چهارشنبه هر هفته:

ساعت ۳۰ : ۲۱ به وقت ایران

۱۹ به وقت اروپای مرکزی

۱۰ به وقت لس‌آنجلس

این برنامه‌ها به مدت یک‌ساعت از ماهواره هات‌برد و تله‌استارت پخش می‌شود. تکرار برنامه‌ها در روزهای ۴ شنبه و ۵ شنبه هر هفته ساعت دوازده‌ونیم ظهر به وقت ایران، ساعت ده صبح به وقت اروپای مرکزی و ساعت یک نیمه شب به وقت لس‌آنجلس خواهد بود. اگر به تلویزیون ماهواره‌ای دسترسی ندارید، می‌توانید از طریق آدرس اینترنتی سایت اندیشه به‌طور زنده و هم‌زمان برنامه‌های تلویزیون دکرسی شورائی را مشاهده کنید:

[www.andishehcom.com](http://www.andishehcom.com)

مشخصات ماهواره‌ای کانال تلویزیون اندیشه:

3/4 20000 :Horizontal Symbol Rate 12090:Frequency 25Galaxy :North America

3/4 29900:Symbol Rate 10723 :Frequency ,8Hot Bird :Middle East ,Europe

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورائی